

ویتنام سرزمین نفرین شده



ترجمه:
خسرو عسگری
با مقدمه و زیر نظر
احمد مهدوی



رابرت اف. کندی Robert F. Kennedy

برادر پرزیدنت کندی فقید - دادستان کل ،
وزیر دادگستری و سناتور انتخابی سابق آمریکا -
در ۱۹۲۵ در منطقه بروکلین در ایالت ماساچوست
به دنیا آمد و در ۱۹۶۸ به وسیله یک جوان عرب بنام
«سرحان پشاره سرخان» - به حق یا ناحق ؟ - به قتل
رسید .

او تحصیلات ابتدائی و متوسطه اش را بترتیب
در آمریکا و انگلستان - در زمان سفیر کبیری پدرش
در لندن به پایا پردازساید . پس از بازگشت از انگلستان
تحصیلات عالی اش را در آکادمی میلتنون ، دانشگاه
هاروارد و مدرسه معروف حقوق ویرجینیا تا اخذ
دانشنامه فوق لیسانس در رشته حقوق ادامه داد .
سپس ، وارد کارهای دولتی شد و به عنوان وکیل
تسخیری در وزارت دادگستری آمریکا به خدمت
پرداخت .

چندی بعد مشاور حقوقی و عضو کمیته تحقیقات
سیاسی سنای آمریکا تحت ریاست سناتور مک کارتی
شد . ولی به عللی که ذکر آن در اینجا مورد ندارد
استعفا کرد .

سپس ، مشاور حقوقی «ادگار هوور» رئیس
اداره امنیت آمریکا (اف-بی-ای) در مبارزه با
فساد و رشوه خواری و تدلیس و اختلاس شد . که
کتاب قهرمانان فساد (یادشعنان داخلی) ثمره
همین فعالیت است . بعدها در ۱۹۶۸ با همین آقای
«هوور» به مشاجره پرداخت و گفت : «آقای هوور
بر خلاف اخلاق و قانون ، مکالمات تلفنی را کنترل
میکند و با میکروفونهای کوچک استراق سمع
می نماید .»

سپس در زمان ریاست جمهوری برادرش جان -
اف. کندی دادستان کل و وزیر دادگستری آمریکا
شد و پس از آن سناتور انتخابی از نیویورک که
تازمان مرگش در همین سمت باقی بود .

شماره ثبت کتابخانه

ملی ۴۵۶



قیمت سه تومان

رابت کندی

ویتنام،

سرزمین نفرین شده

با مقدمه و زیرنظر :

احمد مهدوی

ترجمه :

خسرو عسکری

ناشر :



تهران - خیابان ناصر خسرو
تلفن : ۲۴ - ۲۴ - ۳۱

از این کتاب تعداد سه هزار نسخه در تیرماه ۱۳۵۰ در چاپ
مشعل آزادی به چاپ رسید .

احمد مهدوی

ویتنام، سرزمین نفرت و اشتیاق

(بعنوان مقدمه و یادآوری رویدادهای گذشته‌ی ویتنام)

سالهاست طبیعت پلید سود جویانه‌ی بورژوازی در سطح جهانی با دخالت در جنگهای داخلی و محلی کشورها، زیر شعار نیرنگ آمیز « مبارزه با توسعه‌ی کمونیزم » و « دفاع از آزادی و جهان آزاد » جنایتکارانه کشت و کشتار میکند و انسانها را به آتش و خون می‌کشد. و در این کشتار با بد راه انداختن حمام‌های خون، بشریت را به سوی سقوط و نیستی سوق می‌دهد.

در این میان، قدرت‌های بزرگ، به جای بر انداختن این هیولای قرن، با مسلح ساختنش به آخرین تجهیزات مدرن و سلاحهای مخرب، برای بلع کشور های کوچک، آنرا هر چه بیشتر تقویت می‌کنند. تا به قنالگی و خونخوارگی اش ادامه دهد...

چهار

آنچه امروزه در ویتنام ، لاوس ، کامبوج ، فلسطین ،
آمریکای لاتین و دیگر کشورهای نظیر آنها می‌گذرد ،
مبین و نمایشگر این واقعیت اندوهبار و حقیقت تلخ است .
یادآوری رویدادهای گذشته و کنونی همه‌ی این کشورها
در روان ما ، آنها در مقدمه‌ی چند صفحه‌ی این کتاب ،
نیست . بناچار از این میان تنها «ویتنام» است که بر آنیم تصویری
از آن بدست دهیم .

جنگ ویتنام دارای دو مرحله است : مرحله‌ی نخستین
در دوران استعمار مستقیم به وسیله‌ی فرانسویها ... که دهها
سال طول کشید . و مرحله‌ی دومین در دوران استعمار جدید ،
توسط آمریکاییها . که ظاهراً از استقلال و آزادی هم دفاع
می‌کنند . این مرحله که هنوز هم ادامه دارد ، چندسالی بیش
نیست . از ۱۹۵۶ .

مرحله‌ی نخستین پیکار خلق ویتنام بر ضد استعمار
وامپریالیسم و دفاع از میهن و زادبوم در برابر
آن ، از زمانی آغاز شد که فرانسویها در نیمه‌ی دوم قرن

نوزدهم این ملت را مورد تاخت و تاز قرار دادند و به حریم آنها - به معنای اخص کلمه - تجاوز کردند .

طبیعی است که اینگونه تجاوز ظالمانه را هیچ ملت زنده و بیداری نمی توانست - و نمی تواند - بی پاسخ بگذارد. تاچه رسد به خلق ویتنام - که پیش از غریبان بیگانه ، با امپراتورهای بزرگ همسایه اش - چین - مبارزه کرده بود . زیرا این ملت پیوسته آگاه بود داست که هدف تجاوز گران تنها به دست گرفتن آب و خاک و استفاده از منابع آن نیست ، بلکه در اختیار گرفتن همدی آن چیزهایی است که در نام « میهن » خلاصه می شود ؛ کلمه بی که در بطن آن ، افزون بر مردم ، تمدن ، زبان ، فرهنگ ، ادبیات ، ناهوس و بهترین سنن قرار دارد ، که طی هزاران سال گردش تکاملی تاریخ و تلاش مداوم نسلها بوجود آمده اند .

آری .. « میهن » مورد تجاوز قرار گرفته بود . و « میهن پرستان » می بایست به مقابله با این تجاوز می پرداختند . و چنین هم کردند . نبرد علیه بیگانه بطور پراکنده و جنگ و گریز آغاز شد . با همان سلاحهای بومی . دهها سال ..

مبارزه کم کم رشد کرد . شکل گرفت . و در ربع دوم قرن بیستم حزب «ویت مینه» - به رهبری هوشی مینهی فقید- تولد یافت . این حزب همه میهن پرستان و گروههای مترقی را گرد هم آورد و از آنان جبهه‌ی شکست ناپذیری در برابر دشمن پدید آورد .

«ویت مینه» ، بودجه و سلاح مورد لزوم خود را بیشتر از طریق به چنگ آوردن غنایم جنگی در میدانهای نبرد از دشمن ، و بهره برداری صحیح از فرصت‌های مناسب، که در رقابت‌های دول بزرگ با هم پیش می‌آمد ، بدست می‌آورد . و نیز از کمک‌های مادی و معنوی احزاب مترقی در سایر کشورها و ممالک ضد استعمار برخوردار می‌شد ، (همانند جنگ کنونی .)

در این میان دشمن نیز دست روی دست نگذاشته ، با قساوت تمام میهن پرستان را مورد حمله قرار می‌داد و آنها را شکنجه و قتل عام می‌کرد . اما این حمله‌ها چون نمی‌توانست نابود کننده باشد ، تقویت کننده می‌شد .

در همین دوران «ویت مینه» ، سردار بزرگ نظامی خود ، ژنرال جی‌اپ ، را به منصفی ظهور رسانید . و با بکار

بستن « استراتژی جی‌آپ » دست و پای دشمن را از بیشتر روستاها قیچی کرد و به شهرها فراری داد .

وقت آن رسیده بود که دیگر « ویت‌مینه » تاکتیک پیکار را از مرحله‌ی اول ، که جنگ و گریز بود ، به مرحله‌ی دوم ، یعنی حمله‌ی متقابل ، انتقال دهد ...

در ۱۹ دسامبر ۱۹۴۶ ژنرال جی‌آپ دستور حمله‌ی متقابل را علیه قوای دشمن در دلتای تونکین صادر کرد . او فرمان داد: « بادشمن خونخوار بجنگ کنید! بجنگید! با اسلحه ، بایل ، با کلمک ، و هر چه به‌دستان افتاد ، بجنگید ! »^۱

آنها هم به ندای سردار خود پاسخ مثبت دادند و فداکارانه با شجاعت و شهامت بی‌نظیر جنگیدند ، جنگیدند و قربانی دادند . و با جنگ و دندان به دفاع از زادبوم خود برخاستند . زن و مرد ، پیر و جوان ، دختر و پسر ، همه و همه با هر چه در اختیار داشتند ، جنگیدند و خود را فدا کردند . طی ۱۰ سال نبرد جانانه دشمن را در آستانه‌ی سقوط و ورشکستگی کامل قراردادند . بطوریکه « در ۴ ژوئیه ۱۹۵۴

۱- ویتنام در آتش - بریان کروزیه و ژول روی ، ترجمه:

حسام الدین امامی .

ایالات متحده ناچار به پرداخت ۷۸٪ هزینه‌ی نظامی جنگ‌های متحد خود فرانسه در هندوچین گردید.^۱

فرانسه که می‌دید از درون درهم شکسته‌است و قوایش تحلیل رفته و دیگر نمی‌تواند در برابر نیروهای آزادبخش ویتنام مقاومت کند، دست به دامن آمریکا شد. از آمریکا هم کاری ساخته نبود. زیرا فرانسه هرگونه نیروی نظامی و تجهیزات مدرن موجود را به کار برده بود، و نتیجه‌ی در حدود «هیچ» گرفته بود. و آمریکا هم جز این نمی‌توانست کند. فقط یک راه داشت: به کار بردن نیروی اتمی اش. به این اندیشه هم افتاد. چنانکه نویسنده‌ی «ویتنام در آتش» نقل می‌کند: «دالس به سفیر فرانسه در واشنگتن گفت که آمریکا آمادگی دخالت کامل در ویتنام با بمب اتمی است. - امریکائیان می‌خواستند بمبارا بر قسمت خارجی قله‌ها و خط الرأس کوه‌های اطراف «دین بین فو» منفجر سازند. و استدلالشان این بود که زنده‌ترین قوای «ویت مینده» را دود خواهد کرد! - قرار بود که در صورتیکه انگلیسی‌ها

۲ - جنایات جنگ ویتنام، برترانر راسل، ترجمه ایرج

مهدیوان، ص ۲۷

مخالفت نکنند، آمریکائیان روز ۲۸ آوریل [۱۹۵۴] آن منطقه را با آتش بکشند. ^۱

اما خوشبختانه از آنجا که می‌بایستی حقیقت پیروز شود، انگلیسی‌ها مخالفت کردند و این کار ضد بشری جامدی عمل نپوشید.

همزمان با این نقشه‌های اهریمنی، (در مارس ۱۹۵۴) خود ژنرال‌های فرانسوی نیز نقشه‌یی طرح کردند تا بلکه چاره‌ی کارشان باشد. و جلوگیری از سقوط محتوم‌شان. نقشه این بود که «نیروهای آزادیبخش ویتنام را برای يك نبرد نهایی و قطعی در «دین بین فو» به کارزار غیرعلنی و مخفی بکشند» و در آنجا آنها را تارومار کنند. اما برعکس خود فرانسویها به دام گرفتار آمدند. زیرا: نیروهای آزادیبخش نیز نقشه‌ی جنگ سر نوشت - یعنی مرحله‌ی نهایی و حمله‌ی عمومی - را علیه دشمن طرح و به مورد اجرا گذاردند.

فرماندهان هر دو طرف دستور جنگ سر نوشت را در دین بین فو صادر کردند. فرانسویان با تمام قدرت نظامیشان که به مدرنترین و مخوفترین سلاح‌ها مجهز بود. و نیرو-

۱- ویتنام در آتش، ص ۷۴

های آزادببخش نیز با امواج انسانی و توپخانه‌ی نیرومند -
شان .

ژنرال‌های فرانسوی نطق‌های پرهیجان برای سربازانشان
خواندند و بسیجشان کردند ؛ و حاضریراق به کارزار
«دین بین فو» گسیل داشتند ...

و ژنرال جیاب نیز، که این نبرد را برای خود به منزله‌ی
فتح الفتوح می‌پنداشت ، به نیروهای آزادببخش چنین هشدار
داد : «... افتخاری بالاتر از شرکت در این نبرد نیست ؛ بر
ترس و درد غلبه کنید. مشکلات را از میان بردارید، دشمن
را در «دین بین فو» نابود کنید، به یاد داشته باشید که این جنگ
تکلیف تمامی خك ویتنام را تعیین می‌کند !...»^۱

و بعد ، امواج انسانی را به حرکت درآورد . نبرد در
گرفت و بیکار آغاز شد. در همین نبرد بود که یکی از فرماندهان
نیروهای آزادببخش به نام «فان دینه کیات» ، « خود را به
دهانه‌ی توپ یکی از آشیانه‌های دشمن انداخت و در دم نابود
گردید. شهامت او سرمشقی برای سربازانش شد.»^۲

۱- ویتنام در آتش ، ص ۵۷ .

۱- ویتنام در آتش ، ص ۶۰ .

این نبرد خونبار هشت هفته به طول انجامید. و سرانجام دلاوری خلق بر قساوت دشمن پیروز شد و نظامیان فرانسه دستهارا برای تسلیم همیشگی درهند و چین بالا بردند! و بدین سان پرده‌ی اول تراژدی هند و چین پایان یافت.



پس از تسلیم فرانسه، در ماه مه ۱۹۵۴ کنفرانس ژنو با شرکت نمایندگان کاموج، ویتنام جنوبی، آمریکا، فرانسه، لائوس، جمهوری دموکراتیک ویتنام، جمهوری توده‌ای چین، انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی، برای استقرار صلح در ویتنام و به‌طور کلی هندوچین تشکیل گردید و در ۴ ژوئیه ۱۹۵۴ پایان یافت و قرارداد ژنو اعلام شد.

در این قرارداد موافقت به عمل آمد که دولت‌های کاموج و لائوس «بی‌طرف» باشند. و ویتنام نیز موقتاً به دو منطقه‌ی جنوبی و شمالی تجزیه و تقسیم گردد، که در شمال جمهوری دموکراتیک ویتنام به رهبری «هوشی مینه» باشد. و در جنوب نیز جمهوری ویتنام به رهبری «نگو دین دیم»، که با نفوذ آمریکاروی کار آمد. تا اینکه طی دو سال (یعنی تا ۱۹۵۶) انتخابات آزاد سراسری در ویتنام به عمل آید و سر نوشت قطعی ویتنام

را تعیین کند. ضمناً تصریح شد که تا انتخابات مذکور هیچیک از قدرتهای شرکت کننده در کنفرانس نیرو به این دو منطقه وارد نکند.

این قرارداد را همه‌ی اعضاء شرکت کننده امضاء کردند، جز امریکا. اما این کشور نیز متعهد شد که آن را محترم شمارد.

بدین ترتیب غرب در منطقه‌ی جنوب نفوذ خود را حفظ کرد. این نشد. مگر زیر فشار و قدرت نفوذ آمریکا، که در کنفرانس بکار برد.





« آنها که درسهای تاریخ را نمی‌آموزند ،
محکوم به تکرار آن درسها هستند . »
جرج سانتیانا

نوشتیم آمریکا قرارداد ژنو را امضاء نکرد. و یا
روشن تر ، به گفته‌ی فلیکس گرین ، نویسنده‌ی
کتاب تصویری از ویتنام «هیأت نمایندگی ایالات متحده به
چهارده

۲

وضوح اعلام کرد که با هرگونه راه‌حلی که منتهی به دادن استقلال به ویتنام واحد و یکپارچه (یعنی تمام ویتنام) گردد، مخالف است.^۱

این تصمیم دولت آمریکا، که در آن زمان به ریاست آیزنهاور بود، موافقتنامه‌ی ۱۹۵۴ ژنو را در مورد هند و چین نقش بر آب ساخت. و بدین سان نطفه‌ی جنگ کمونونی یا مرحله‌ی دوم جنگ ویتنام بسته شد، تا فاجعه‌ی سیاهتر، هولناک‌تر و خونبارتر از پیش بوجود آید.

علت مخالفت آمریکا بر این پایه بود که اگر انتخابات آزاد سراسری صورت بگیرد، با قدرتی که کمونیستها دارند، تمامی ویتنام تحت تسلط آنها در خواهد آمد. لذا به هر نحوی شده، باید از انجام انتخابات مذکور جلوگیری به عمل آورد. و چنین هم شد. «رژیم دیم به تشویق آمریکا از اجرای انتخابات سر باز زد. در این موقع بود که هوشی‌مین دستور مبارزه با رژیم سایگون را به طرفداران خویش صادر کرد و

۱- تصویری از ویتنام، فلیکس گرین، اقتباس منوچهر

اولین برگ کتاب خونین (دوره‌ی دوم جنگ) ویتنام رقم‌زده شد.^۱

اما این بار، چنانکه قبلاً اشاره کردیم، مبارزه شکل دیگری دارد. مبارزه با استعمار جدید، و به نظر ما استعمار نوع امریکائی که می‌خواهد «زیر پرده، منافع ملی را در بست در اختیار داشته باشد»^۲ به همین مناسبت برای فریب مردم، خود پشت صحنه می‌نشیند و در برابر چشم مردم حکومتی روی کار می‌آورد که از خود ملت است، منتها از فاسدترین و فرمانبردارترینش. این نوع حکومت، ظاهراً ملی‌ست و شعارش هم «ناسیونالیسم». اما اگر نقاب از چهره‌اش بدریم، از پس آن بورژوازی و بوروکراسی کثیفی نمایان خواهد شد که فقط وقتی به نفعش باشد، شعار ناسیونالیسم را برای تحریک مردم بلند می‌کند، ولی وقتی که به ضررش باشد، تمامیت ملت را زیر پا می‌گذارد و به مردم خیانت می‌کند.

بهترین نمونه‌ی این نوع حکومتها تاکنون همان حکومتهای فاسد ویتنام جنوبی بوده‌اند. که یکی پس از

۱- ویتنام در آتش، ص ۱۷۷.

۲- استعمار جدید - حسن صدر - ص ۴.

دیگری با ملت خود جنگیده‌اند. با حمایت کامل آمریکا .
باری .. با استقرار هیأت نظامی آمریکا در مه ۱۹۵۶
پرده‌ی دوم فاجعه آغاز شد. چریک‌ها دوباره به میدان آمدند.
و سر بازان دولت فاسد خانواده‌ی «دیم»ها هم در پشت سنکرها
قرار گرفتند. و جنگ شروع شد...

پی‌درپی مستشاران نظامی آمریکا برای تربیت سربازان
و راهنمائی دولت سایگون در سرکوبی چریک‌های انقلابی
وارد ویتنام جنوبی شدند . و کشتی - کشتی اسلحه و مهمات
آمریکایی در بندرهای ویتنام تخلیه شد و به دولت سایگون
تحويل گردید .

این روش آمریکا و دولت سایگون در مبارزه با چریک‌ها،
سه - چهار سال با تمام قدرت به شدت ادامه پیدا کرد . اما
نه تنها فایده‌ی نبخشید ، بلکه برعکس باعث تقویت قدرت
جنگی و نفوذ معنوی آنها در بین مردم گردید . که دولت
سایگون را در وحشت کامل فرو برد . بطوریکه در آوریل
۱۹۵۹ نکودین دیم حالت جنگی اعلام داشت و یک سری
اعدام و بازداشت‌های دستجمعی به راه انداخت .

با این حال ، نیروهای انقلابی بدون بیم و هراس مصمم

و استوارتر از پیش به مبارزه ادامه دادند و کسب موفقیت کردند. و این موفقیت هنگامی به اوج خود رسید که آنها در ۱۹۶۰ موجودیت «جبهه‌ی آزادیبخش» (ویتکنک) را اعلام کردند. که با اتحاد چهار حزب برجسته‌ی ویتنام، یعنی حزب رادیکال سوسیالیست، سوسیالیست، حزب دموکراتیک و حزب انقلابی توده‌ها، تشکیل یافته بود.

با تشکیل این جبهه‌ی نیرومند؛ دیگر دولت‌سایگون در برابر نیروهای انقلابی قدرت‌پایداری نداشت. یامبایست تسلیم می‌شد. و با باتکاء به نیروهای خارجی همچنان بمبارزه علیه مردم ادامه دهد. آمریکا با صدها هزار سرباز و هزاران هلی‌کوپتر و بمب افکن و وسایل جنگی دیگر مستقیماً بدخالت کامل در ویتنام پرداخت. بعداً متحدان آسیائیش را نیز وارد میدان کرد و تا آنجا که توانست بر این جنگ ضد بشری شدت بخشید. و بدینسان رفت تا بقول جرج سانتیانا، درس‌فرا-نگرفته‌ی تاریخ را تکرار کند. یعنی تکرار همان اشتباه فرانسه.

با اینحال، آمریکا پیوسته ادعای صلح طلبی داشته و خود را ضد جنگ قلمداد کرده. اما به تجربه ثابت شده که



عکسی از ویتنام - برنده جایزه دوم بهترین
عکهای خبری ۱۹۷۰ در مسابقه بین المللی
لاسه . عکس از «هورست فاس» اوستدپرس

صلح طلبی های آن ، فقط درحرف بوده ، نه درعمل .
 چنانکه در روزنامهی هرالدریون چاپ آمریکا ،
 درمقاله بی تحقیقی پیرامون انتشار اسناد سری جنگ ویتنام ،
 تحت عنوان « درحرف ... صلح ، درعمل ... جنگ » (که در
 یکی از شماره های خردادماه ۱۳۵۰ روزنامه اطلاعات ترجمه می

آن به چاپ رسیده)، این تناقض حرف و عمل آمریکارا بر ملا ساخته ، می نویسد :

«استناد نشریات آمریکایی به قسمت‌هایی از اظهارات جانسون در مصاحبه‌ها و تطبیق آنها با اسناد محرمانه‌ی پنتاگون آشکارا وجود تناقض را در حرف و عمل تأیید می‌کند . مثلاً : در یکی از این مصاحبه‌های مطبوعاتی که در دوم ماه ژوئن سال ۱۹۶۴ در واشنگتن برگزار شد، پرزیدنت جانسون در پاسخ به پرسش یکی از خبرنگاران ، درباره‌ی آخرین تحولات جنگ که پرسیده بود :

– شایع است که شما قصد دارید جنگ را به شمال گسترش دهید . این ادعا تاچه حد صحیح است ؟ چنین گفته است :

– من از طرحتی که در باره‌اش سؤال می‌کنید ، اطلاعی ندارم .

اما همزمان با تاریخ یاد شده ، يك سند سری به این شرح به اسناد پیشنهاد پنتاگون درباره‌ی جنگ ویتنام افزوده شد :

- گماردن ناوشکن های گشتی در خلیج تونکن
عامل بسیار مهمی است تا زیر نقاب آن بتوانیم فشار نظامی
را علیه ویتنام شمالی افزایش دهیم. ناوشکن های آمریکا
در این منطقه علاوه بر تضعیف روحیه کمونیست ها، وظیفه
دارند به جمع آوری اطلاعات جاسوسی درباره رادارهای
اخطار دهنده ویتنام شمالی نیز مبادرت کنند. با جمع آوری
این اطلاعات می توان در هنگام شروع بمباران هدف های
کمونیست ها را نیز درست هدف گیری کرد.»

همچنین در قسمتی از این مقاله اظهار دیگری از جانسون

نقل می کند :

« از اظهارات جانسون در تاریخ ۲۵ سپتامبر
۱۹۶۴ : هستند کسانی که می گویند آمریکا بزودی بروی
ویتنام شمالی بمب خواهد ریخت تا خطوط مواصلاتی
آن را از بین ببرد. اینان می پندارند این بمباران ها جنگ
را گسترش خواهد داد. اما ما نمی خواهیم پسرهای
آمریکایی به خاطر پسرهای آسیائی پیکار کنند، و کشته
شوند. ما نمی خواهیم با ۷۰۰ میلیون چینی کمونیست
درگیری پیدا کنیم و در یک زمین بی حاصل در جنوب شرقی

آسیا گرفتار شویم» .

از اسناد سری جنک ویتنام: (ضدگفته‌ی بالا)
در تصمیم سپتامبر ۱۹۶۴، جلسه‌ای در کاخ سفید
تشکیل شد و طراحان سیاست نظامی پس از شورهای
فراوان به این نتیجه رسیدند که: «حملات هوایی به ویتنام
شمالی باید از سر گرفته شود...»



در طی ادامه‌ی این جنک کثیف حکومت‌های ویتنام
جنوبی آنقدر متزلزل و پوشالی، و آلت دست بوده‌اند که هر
کدام اندکی در هموطن‌کشی و قتل‌عام ملت و حفظ منافع آمریکا
کوتاهی کرده‌اند، روز بعد بلافاصله سرنگون گردیده‌اند.
به‌طوریکه از ۱۹۶۳ که نگودین دیم به وسیله‌ی کودتای خونینی
به قتل رسید و حکومتش سقوط کرد، تا کنون آن کشور، ۱۰
حکومت به خود دیده است. که همه‌ی آنها - بجز حکومت
(وان تیو) که علی‌الظاهر از طریق انتخابات (اوت ۱۹۶۷) قدرت
را به دست گرفت - حکومت‌های کودتایی بوده‌اند؛ -
اینک نام آنها، به ترتیب کودتا علیه یکدیگر:
۱- نگودین دیم (از ۱۹۵۴ تا ۲ نوامبر ۱۹۶۳)

- ۲- ژنرال مینه (سه‌ماه ، در ۱۹۶۳)
- ۳- ژنرال خان (۷ماه ، در ۱۹۶۲ و ۱۹۶۴)
- ۴- حکومت ائتلافی «ژنرال‌خان» - «وان‌مین» و «خیم» (دو روز، ۱۹۶۴)
- ۵- دکتر اوانه (چند روز، در ۱۹۶۴)
- ۶- باز ژنرال‌خان (۲ماه، ۱۹۶۴)
- ۷- وان‌هوانگ (قریب ۳ماه، ۱۹۶۴)
- ۸- باز دکتر اوانه (۱۹روز، ۱۹۶۴)
- ۹- دکتر کوات (حدود ۴ماه، ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵)
- ۱۰- مارشال کائوکی (از ۱۲ ژوئن ۱۹۶۵ تا اوت ۱۹۶۷)

۱۱- ژنرال وان‌تیو (حکومت به‌اصطلاح انتخابی ، از ۱۹۶۷ که هنوز ادامه دارد .)

تمام این تغییر و تحولات، و تعویض و تبدیل حکومتها فقط برای این بوده که عصیان و شورش مردم ستم‌دیده‌ی آن کشور سرکوب شود و از پیروزیهای «جبهه‌ی آزادیبخش» پیشگیری گردد. تا آن پیروزی نظامی که مورد نظر آمریکا بوده و هست، بدست آید .

هر کدام تقصیرها را به گردن دیگری می اندازند



از راست به چپ: وان تیو رئیس جمهوری ویتنام جنوبی، نیکسون رئیس جمهوری کنونی آمریکا و جانسون، جان کندی وایز نهار و رؤسای جمهوری پیشین آمریکا
کار بکاتور از : ایزدورد

اما این امید و انتظار بیهوده و عبث پیروزی نظامی، با حمله‌ی سراسری غافلگیرانه‌ی نیروهای آزادیبخش در ژانویه ۱۹۶۸ (که به «حمله‌ی نت» معروف است) بر باد شد.

در این حمله، ویتکنکها اکثر مناطق مهم و سوق الجیشی ویتنام جنوبی را به تصرف درآوردند. و آنچنان ضربات مرگباری بردشمن وارد آوردند. که کافیست یادآور شویم: «لشکر اول پیاده‌ی ویتنام جنوبی به‌کافی از صحنه کارزار خارج شد.» و فرماندهی مشترک نیروهای آمریکا-سایکون، از غافلگیری شدید، «ناچند روز قادر به اجرای حملات متقابل علیه مهاجمین نگردید.»^۱

این حمله «پنتاگون [وزارت دفاع آمریکا] را از جنبه‌ی نظامی و روانی شکست داد؛ ارتش و سازمان اداری حکومت «تیو-کی» را بی‌اعتبار کرد؛ یک جنبش بزرگ ملی و سیاسی به‌وجود آورد، و راه مذاکرات را از طریق دیپلماسی هموار ساخت.»^۲

از آن پس، دیگر آمریکا در درون خود برسر عقل آمد و از پیروزی نظامی چشم‌پوشید و به مذاکرات صلح روی آورد. که هم اکنون در پاریس ادامه دارد. و لسی از مذاکرات صلح پاریس هم تاکنون نتیجه‌ی چشم‌گیر گرفته

۱ و ۲- ویتنام از مقاومت تا پیروزی - غلامرضا نجاتی -

انتشارات عطائی - ص ۱۳۶.

نشده ، ایالات متحده بناچار سیاست ویتنامی کردن جنگ ، یعنی تربیت و جایگزین نمودن نیروهای ویتنام جنوبی به جای سربازان آمریکا ؛ و خارج کردن تدریجی نیروهای خود از ویتنام را در پیش گرفته است تا بلکه از این راه از بانلاق و یا بقول ژنرال جیپ ؛ وزیر دفاع ویتنام شمالی ، از « تونل بی انتها » بی که گرفتار آمده ؛ نجات یابد .

بهر حال ؛ آمریکا اگر روزی به این فکر بود که چگونه وارد شود ؛ اکنون در این فکر است که چگونه بیرون رود ! .



سخن ما - در حد يك مقدمه - به درازا کشید . اما با این حال ، اگر تمامی آنچه که بعنوان یادآوری - و نه بررسی - گفته شد ، به مقیاس درآید ، در حد «قطره بی از اقیانوس» هم نخواهد بود . چه ، ای بسا گفتنی ها بود که ناچار ناگفته ماند . یکی از آن گفته ها (ناگفته که نه ، کم گفته) موضوع جنایات این جنگ است . که اهمیت آن ما را ملزم می کند که قبل از پایان دادن به سخنان اندکی در - باره اش صحبت کنیم .

جنايات اين جنگ ضد بشرى ، و به نظر ما «جنگ ضد زندگى» بى اندازه است. بدانحد بى اندازه كه بگمان ما اگر بزرگترين نابغه‌هاى جهان سينما ، تئاتر ، موسيقى ، نقاشى ، پيكره سازى ، سخنورى و نويسندگى هم دست بكار شوند ، باز هم قدرت تجسم و نشان دادن چهره‌ى واقعى تمام آن جنايات را نخواهند داشت .

هدف واقعى اين جنايات اگرچه مستقيماً متوجه مردم زحمتكش و آزاده‌ى ويتنام بوده ، اما ساير كشورهاي دينفع و خود آمريكا نيز از آن جان سالم بدر نبرده اند . چنانكه سناتور مايك مانسفيلد ، رهبر فراكسيون اكثريت سنای آمريكا ، مى‌گويد :

« جنگ ويتنام [براى امريكا] عواقب و عوارض متعددى داشته‌است كه از جمله توسعه‌ى فساد ، توسعه‌ى اعتياد به مواد مخدره ، بيمارى ، استعمال نارنجك‌هاى ضد نفر و كشته شدن متجاوز از ۳۵۰ هزار نفر و ازدست رفتن ذخايرى است كه بنحو شايسته مى‌توان از آنها در ميهن استفاده كرد . »^۱

همچنین دو نفر از اعضای مجلس نمایندگان آمریکا ،
بنام مورگان مورفی و روبرت استیل ، که هر دو عضو کمیسیون
روابط خارجی مجلس نمایندگان هستند ، در توکیو اظهار
داشته اند که :

« از میان ۳۰۰ هزار سرباز امریکائی که در ویتنام
هستند ، ۱۵ تا ۱۰ درصد معتاد به هروئین هستند .

نمایندگان مزبور گفتند که بازگشت این سربازان
معتاد و مسموم به آمریکا مشکلاتی را برای دولت آمریکا
ایجاد خواهد کرد . »^۱

تازه این رقم « ۱۰ تا ۱۵ درصد » مربوط به هروئین است.
زیرا : ۵۰ الی ۶۰ درصدشان نیز معتاد به مواد مخدره دیگری
از قبیل الکل و تریاک و ماری جوآنا هستند . به همین دلیل ،
نمایندگان مزبور اذعان میدارند که : « بازگشت این سربازان
معتاد و مسموم به آمریکا مشکلاتی را برای دولت ایجاد
خواهد کرد . »

و اما از جنایاتی که بر مردم ویتنام رفته است :
اجازه بدهید نخستین سند مربوط به این موضوع را

۱- روزنامه کیهان - خرداد ۱۳۵۰

نیز از زبان يك شخصیت امریکایی بدست دهیم :

« آمریکائی‌ها روزانه در هند و چین حمام

خون برپا می‌کنند و تاکنون ۴۵ هزار نفر غیر نظامی

ویتنامی بر اثر سفاکی‌های سربازان آمریکائی کشته

شده‌اند . » (سناتور ادوارد کندی)^۱

وسند دومین و سومین ... را از کتاب ارزنده‌ی جنایات

جنک ویتنام ، اثر فیلسوف آزادیخواه و صلحدوست فقید

انگلیسی ، برتراند راسل نقل می‌کنیم :

تا سال ۱۹۶۳ « ۷ میلیون نفر به « دهکده‌های دولتی»

انتقال داده شده‌اند .] دهکده‌هایی که بوسیله‌ی حصارهای

خیزران ، سیم‌های خاردار ، سگهای محافظ و برجکهای

مسلح و ۳۰۰/۰۰۰ نفر پلیس مخفی اداره می‌شود.] ۱۶۰/۰۰۰

نفر کشته شده [که هم اکنون (۱۹۷۱) به دو میلیون و نیم

نفر رسیده .] ، ۷۰۰/۰۰۰ نفر شکمجه دیده ، ۴۰۰/۰۰۰

نفر به زندان افتاده‌اند و ۳۱/۰۰۰ نفر هتک ناموس شده ،

۳۰۰۰ نفر شکم دریده ، ۴۰۰۰ نفر را سوزانده و ۱/۰۰۰

۱- روزنامه کیهان - خرداد ۱۳۵۰

نفر را استخوان گیجگاه شکسته اند .^۱

هزاران نفر از مردم که اغلب آنها زن و کودک و مردان پیر بوده اند ، « بعلت استعمال سموم سنگین ، بطرز خطرناکی به بیماریهایی از قبیل استفراغهای مداوم و شدید ، خونریزی ، صرع ، بی هوشی و کوری مبتلا شده اند . »^۲

در مورد شکنجه‌هایی که برای اعتراف و اقرارگیری از اسیران جنگی و دستگیر شدگان اعمال شده :

« مارهای سمی را در دستگاه تناسلی زنان قرارداده از این طریق مرگ شکنجه‌باری را به آنها تحمیل می‌کردند ، برای زنانی که در جامعه از حیثیت بیشتری برخوردار بودند ، از بطری‌های شکسته استفاده می‌کردند . بطری‌ها را به زور در دستگاه تناسلی آنان فرو برده ، بیهوش و یا مرده برجایشان می‌گزاردند . »^۳



با وجود تحمل این همه مشقات و شفاعت‌ها ، آنان از

۱- جنایات جنگ ویتنام ، برتراند راسل ، ترجمه ایرج

مهدویان ، انتشارات فرهنگ ، ص ۶۱

۲- همان منبع قبلی - ص ۴۹

۳- « « - ص ۱۷۹

آنجا که نفرت شدید به دشمن دارند و اشتیاق بی حد به آزادی،
هنوز هم سرسختانه علیه دشمن می جنگند و همچنان پرتحرک
و زنده در راه آزادی سرزمین خویش مصمم تر از پیش، به نبرد
دلاورانه‌ی خود ادامه می دهند. و شعارشان نیز اینست که:

عمو «هو»^۱ به ما گفته است:

دلاورانه به کارزار روید ،

سرود خوانان با دشمن بجنگید،

و مرگ را پذیرا شوید ،

تا حقیقت و صلح ،

و میهن و انسان ،

به اسیری نشیند .

ما هم چونان می کنیم که عموهو خواسته است:

به کارزار می رویم . می جنگیم . و مرگ را پذیرا

می شویم ، تا حقیقت و صلح ، و میهن و انسان ،

به اسیری نشیند .

اگرچه کفنمان لباس رزم باشد ،

گورمان با تاقها ،

۱- مردم ویتنام هوشی مینه فقید را به این نام یاد می کنند.

دعايمان طنين قهقهه‌ی دشمن ،
و دسته‌گل آورانمان -

خلبانان وحشی بمبافکنها !



بنابراین ، گزافه نیست اگر آنها را شجاع‌ترین و
سرسخت‌ترین جنگاوران پیشاهنگ نهضت های نجات ملی
ضد امپریالیستی بدانیم. به همین خاطر، ما نیز گفتارمان را
با همان سخن ستایش آمیز «راسل» فقید، که با آن ، کتاب
ارزنده‌ای جنایات جنگ ویتنامش را پایان بخشیده، به انجام
میرسانیم :

«مردم ویتنام سربازان جهانی عدالتند. کوشش آنان
حماسه‌ایست که برای همیشه ، در خاطر آن مردمی که
ایده‌آلهای بزرگ انسان را تقدیس می‌کنند ، باقی
خواهد ماند. بگذارید بهترین درودهای خویش را
نثار این مردم کنیم.»

سرزمین نفرین شده

امروز قدرت خفقان آور آمریکا بسراغ ملتی کوچک و بیگانه، که در سرزمینی دوردست و ناشناس زندگی میکند، رفته است. پی بردن باین مطلب که جنگ کنونی تا چه حد برای ویتنام اهمیت دارد، امری دشوار است. چه، این کشور در آن سوی کره زمین قرار دارد و ساکنین آن برای ما کاملاً بیگانه اند.

از ما آمریکائی ها، فقط تعداد کمی، بطور مستقیم در این جنگ سهیم هستند و بقیه بدون توجه به وحشت و جنجال جنگ، مانند گذشته بزندگی روزمره خود ادامه میدهیم و هدف های خود را دنبال میکنیم.

ولی این جنگ برای ویتنامی‌ها با احتمال قوی، مانند به حقیقت پیوستن پیش‌گویی حضرت یونس است که گفته بود :

« ومن اسب لاغری را دیدم که راکب آن نامش مرگ بود ، و جهنم بدنالش روان بود ، و به او قدرت داده شد تا ربع جهانرا با سلاح شمشیر و گرسنگی بخاک و خون بکشد ... » .

شاید جنگ کنونی ویتنام زاییدهٔ عدم کمال بشری و تناقض‌های جهانی باشد، ولی این امر بهیچوجه نباید شکنجه و عذابی را که فقط يك كودك در این جنگ متحمل می‌شود، از نظر پوشیده بدارد. جنگ ویتنام يك واقعهٔ تاریخی است که با جاه‌طلبی و خواست‌های دیگر بسیاری از ملت‌ها، ارتباط مستقیم دارد.

اما این جنگ لحظه‌ای بیهوده و آکنده از وحشت و هراس نیز هست. لحظه‌ای که يك مادر با کودکش ، در شعله‌های آتش سلاحی ناشناخته که از سرزمینی بیگانه بوطن او فرستاده شده است، هیولای مرگ را می‌بیند. این جنگ نه فقط بخواست ملت‌های ذی‌نفع، بلکه بآن مأمور و یاسر بازی که ناگهان احساس میکند، فاتلی زندگیش را از او می‌گیرد، نیز ارتباط دارد.

این جنگ به آوارگانی كه از دهكده‌های ویران‌شده خود فرار می‌كنند و فقط كسانی را به جای می‌گذارند كه در موقع فرار دیگر زنده نیستند، بهمین اندازه مربوط است . این جنگ به مردان جوانی، اعم از ویتنامی و آمریكائی، كه در يك لحظه کوتاه احساس می‌كنند ظلمت مرگ، همه آرزوهای دیروزشان را برای دیدار خانواده و وطن بر باد میدهد ، نیز مربوط است.

این سرزمینی است كه در آن انسانهای جوان حتی یكروز در سایه صلح و امنیت زندگی نكرده‌اند، و خانواده‌ها هرگز بدون ترس شبی را بصبح نرسانیده‌اند. این سرزمینیست كه از صدای پایان ناپذیر نعره‌های زور، نفرت و كشت و كشتار بیرحمانه كر شده است.

هدف میلیونها نفر از ملت آن دیگر این نیست كه خوب و یا بهتر زندگی كنند ، بلكه هدف آنها اینست كه اصولاً زنده بمانند و زندگی كنند .

این سرزمینی است كه در آن صدها هزار نفر می‌جنگند و میلیونها نفر بیگناه، قربانی احساسات خشنی كه اكثرأ حتی از درك آن قاصرند، میشوند . برای آنها صلح، كلمه‌ای مبتذل

وعادی نیست که مفهوم آن فقط دست کشیدن انسانها از کشت و کشتار یکدیگر باشد. برای آنها «صلح» بمعنای یکروز بدون انفجار بمب و خمپاره و ویران شدن خانه‌هایشان است. بمعنای زنده بودن افراد خانواده و ادامه حیات دهکده‌شان به صورت معمولیست، به معنای غذا و دبستان است، و بمعنای خود زندگیست.

ما هر آنچه هم که می‌کوئیم و انجام می‌دهیم، باید بدانیم که برای جنگ کنونی ویتنام، ما آمریکائیه‌ها مقصریم، نه فقط بعنوان یک ملت، بلکه فرد فرد ما مسئول وقایعی که در ویتنام می‌گذرد، هستیم.

چه، این ما هستیم که زندگی‌مان بی ارزش شده و جوانانمان را برای کشته شدن به جبهه‌های جنگ ویتنام می‌فرستیم.

این مواد شیمیائی ماست که کودکان را در ویتنام می‌سوزاند و این بمبهای ما است که دهکده‌ها را به تلی از خاک تبدیل می‌کند، همه ما در این کار شرکت داریم.

خود من، قبلا در بسیاری از تصمیمات اتخاذ شده در باره ویتنام که خط مشی سیاست کنونی ما را تعیین می‌کند،

سهیم بوده‌ام. شاید از همان آغاز همه تلاشهای ما محکوم به شکست بود، شاید هیچ‌گاه این شانس وجود نداشت که ما بتوانیم ملت ویتنام را تحت رهبری دولتهای عصبی، ضعیف و جاه‌طلبی که نمیتوانستند احساس غرور ملی را در وجود افراد کشورشان بیدار نمایند و باینحال ما از آنها حمایت میکردیم، متحد سازیم. اگر واقعاً همانطور که احتمال آن بسیار زیاد است - چنین بوده باشد، من در برابر تاریخ و ملت آمریکا باز مسئولیتی را که بعهده من بوده است، بدوش خواهم کشید ولی اشتباهات گذشته، دلیلی برای ادامه آن نیست.

دانستن این مطلب و احساس کردن بارگران اشتباهات گذشته بدان معنی نیست که خواستهای حیاتی یک ملت نادیده گرفته شود و فراموش گردد که در صورت لزوم باید آزادی و امنیت را با خون خریداری کرد.

ما باید بعنوان یک ملت بدانیم که انجام چه اقداماتی ضروری است، ولی باید همانطور بعنوان میلیونها انسان، نتایج رنج‌آور آنچه را که توسط ما انجام میشود، با تمام وجود، احساس کنیم.

پرزیدنت «جان اف کندی» در سال ۱۹۶۱ گفت:

« پیشرفت تکنیک، يك جنگ کامل را غیر قابل تصور ساخته است . زیرا اگر چنین جنگی بوقوع پیوندد ، تمدن بشری فنا خواهد شد . در عوض ما اکنون بانوع دیگری از جنگ روبرو هستیم که در عصر ما طریقهٔ جدید محسوب میگردد ولی در اصل بسیار قدیمی است . این جنگ نبرد چریکی ، کودتا ، انقلاب و جنگ از پشت سر بجای نبرد علنی در جبهه، و تجاوز نامرئی بجای تجاوز مستقیم است ، جنگ قوایی است که پیروزی را در خسته کردن دشمن و استقامت بیشتر جستجو میکند و از حمله مستقیم می پرهیزد .

در بیست سال اخیر بیشتر اختلافات جهان - اگر چه این اختلافات علل گوناگون و هدفهای متفاوتی داشته - باین نوع «جنگ جدید» منتهی شده است .

در الجزایر و قبرس برای رهائی از سلطه بیگانگان و کسب آزادی ملی میجینکیدند .

در برمه ، عراق و کوههای «ناگالند» هند، برای بدست آوردن حقوق قبیله ای و ایالتی با حکومت مرکزی نبرد میکردند در فدراسیون «مالائی» و یونان، اقلیتهای کمونیستی برای در دست گرفتن قدرت حاکمهٔ ملت مبارزه میکردند .

ما امروز در ویتنام بایک چنین جنگی مواجه هستیم ، شخصیت واقعی این جنگ از دود جنگهای متعدد گذشته کدر شده است .

هزاران سرباز آمریکائی برای مقابله با سربازان ویتنام شمالی و ویت کنکها در صحنه های نبرد میجنگند . بمب افکنهای نیروی دریائی و نیروی هوائی ما ، بیش از تمام مواد منفجره ای که در جنگ جهانی دوم توسط ما از راه هوا در اروپا بکار برده شد ، بمب بر فراز ویتنام فرو ریخته اند . بطوریکه تنها در سال ۱۹۶۶ برای هر کیلومتر مربع دوتن و هر چهل نفر یک تن بمب ، در ویتنام شمالی و جنوبی فرو ریخته شد .

اما تمام این اقدامات و عملیات جنگی بدین جهت انجام میشود که نبرد قبلی ما باشکست روبرو شده است . در نبرد قبلی قصدا این بود که در ویتنام حکومتی پابرجا بوجود بیآوریم و اجتماعی مستقل و آزاد بنا نهیم ، و نیز انقلابی را سرکوب کنیم که طبق گزارشات کارشناس متوفی ویتنام « برنارد فل » - فقط سه هزار نفر در آن شرکت داشتند .

امروز جنگ چریکی ویتنام ، بدون این که ندره ای از شدت آن کاسته شده باشد ، همچنان ادامه دارد . جبهه این

جنگ پانزده هزار دهکده کوچک و محلات تاریک شهرهای ویتنام است .

این جنگ ، با وجود حملات و عملیات نظامی وسیع ما ، همچنان ادامه میابد و روز بروز حکومت ویتنام جنوبی و تلاش های نظامی ما را تضعیف میکند .

این جنگ دشمن را جری تر میسازد و با او امکان میدهد تا نیرومندتر بشود ، کمک بگیرد و زنده بماند .

لشکرهای منظم ویتنام شمالی فقط یک ستون فرعی از سه ستون ارتشی است که در ویتنام جنوبی با ما میجنگند . ژنرال «وست مورلند» فرمانده [ساق] ارتش آمریکا در ویتنام ، زمانی محاسبه کرده بود که در حدود ۵۰ هزار سرباز ارتش ویتنام شمالی ، در ویتنام جنوبی با ما میجنگند ، (امروز صحبت از ۱۱۰ هزار سرباز است) .

ولی در اکثر نقاط ویتنام جنوبی حریفان ما ویتنامی ها ، یعنی افرادی که علیه حکومت سایگون قیام کرده اند ، هستند . آنها اگرچه اکثراً در ویتنام شمالی تعلیم یافته اند ، توسط ویتنام شمالی رهبری میشوند و تا حدود زیادی بکمک های آن کشور وابسته اند ، با وجود این باز هم

اهالی ویتنام جنوبی هستند .

قریب صد هزار ویت‌کنگ بصورت واحدهای منظم ارتشی سازمان داده شده‌اند و در پشت سر این واحدها ، همان چیزی قرار دارد که «هنری کابوت لاج» سفیر سابق آمریکا در سایگون ، آنرا «سرطان واقعی» مینامید :

صد و پنجاه هزار چریک ویت‌کنگ در سراسر ویتنام جنوبی فعالیت میکنند - از دهکده‌های کوچکی که واحدهای نظامی ماحتی از وجود آنها اطلاعی ندارند، گرفته تا پایگاههای بزرگ و درهای سفارتخانه مادر سایگون .

این چریکها بیست سال است که بدون وقفه میجنگند؛ با فرانسوی‌ها ، با گروههای ناسیونالیست دیگر . علیه حکومت ویتنام جنوبی و با ما (آمریکائیا) ، در تمام این مدت آنها در یک مکان جنگیده‌اند و اکثراً حتی از دهکده و محله‌هایشان دور نشده‌اند . آنها بمردم گرسنه برنج داده و در مقابل سرباز گرفته‌اند . مأمورین دولت را بقتل رسانیده و برای سربازان دولتی و خارجی ، بامین تله گذاشته‌اند . و از همه مهمتر اینکه آنها قسمت بزرگی از ملت ویتنام جنوبی را برای مبارزه با حکومت مرکزی ، بصورت یک سازمان

منظم و مؤثر درآورده اند .

«هنری کابوت لاج» میگوید : «حریف ما در ویتنام برای شکست واحدهای منظم ارتش خود ، چندان اهمیتی قائل نیست و فقط انهدام سازمان ویت‌کنگ را یک ضربه قاطع برای عوض شدن سرنوشته جنگ ویتنام میداند» .

این مطلب بدانجهت باید یادآوری و تأکید شود که ما تمام تاکتیک جنگی خود را متوجه ویتنام شمالی کرده ایم . این کاری بس سهل و خطرناک است که ما آسان ترین راه ، یعنی بمباران ویتنام و رهبری جنگ مستقیم ، با ارتشهای مجهز به سلاحهای مدرن را که حق دخالت در امور سیاسی را ندارند ، انتخاب کنیم .

اینکار بمنزله نادیده گرفتن تمام تجربیاتی است که از این جنگ و کلیه جنگهای جدید ، بیست سال اخیر بدست آمده . زیرا با اینکه این طریقه حل اختلاف جنگ نامیده میشود و اثرات بین المللی وسیعی دارد ، جنگی به معنای قدیمی کلمه « جنگ » نیست . بلکه شروع آن در اثر فعل و انفعالات عوامل داخلی بوجود می‌پیوندد و در عمق ، نبردی سیاسی است .

این جنگها برای در دست گرفتن حکومت يك کشور است و اولین هدف آن جلب طرفداران بیشتر در بین ملت . جلب این طرفداران در هر مبارزهٔ سیاسی از طریق وعده ، عمل ، يك ایدهٔ جدید و اعتقاد انجام میشود . حکومتها فقط در صورتی میتوانند در برابر این فریاد های مبارز طلبانه پایداری کنند که قاطعیت و قدرت کافی داشته باشند و در راه تحقق خواستها و تأمین احتیاجات ملتشان گامهایی بردارند. در این مبارزات فقط با قدرت نظامی بیشتر ، نفرات زیادتر، تکنیک پیشرفته تر و تجهیزات مدرن تر پیروزی حاصل نمیشود. در جزیرهٔ کوچک قبرس، در برابر هر يك از اعضای سازمان «اوکا» (اعضای این سازمان فقط چند صد نفر بودند.) صدوده نفر سرباز و پلیس حکومت انگلیسی جزیره ، وجود داشتند . ولی با اینحال پنج سال پس از آغاز انقلاب، انگلستان مجبور شد آن جزیره را تخلیه کند .

در الجزایر، در تمام مدت نبرد، ارتش فرانسه از لحاظ نفرات جنگی، تجهیزات نظامی، توپخانه و وسائل مخابراتی برتری غیر قابل قیاسی بر الجزایریها داشت. مهمتر از همه اینکه حاکم مطلق آسمان بود و وسائل کافی در اختیار داشت

تا از هر گونه ارتباط این کشور با همسایگانش جلوگیری کند. اما فرانسه نیز در عرض پنج سال مجبور شد الجزایر را بدست جبهه آزادیبخش بسپرد و آنرا تخلیه کند.

در ویتنام ارتش «نکو دین دیم» از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۹ از لحاظ نفرات بر ویت کنکها و واحدهائی که از شمال وارد ویتنام جنوبی میشدند برتری کامل داشت و کلیه کارشناسان ویتنام معتقد هستند که در آن زمان چریکهای ویت کنک در شرف نابودی بودند. ولی دولت نتوانست در کسب قدرت از ویت کنکها پیشی گیرد و بالنتیجه قدرت ویت کنکها بقدری وسعت یافت که طبق گزارش سناتور «مانسفیلد»: «در اولین ماههای سال ۱۹۶۵، درهم شکستن قریب الوقوع قدرت حاکمه سایکون، قطعی بنظر میرسید».

حتی امروز نیز، ارتش جمهوری ویتنام جنوبی از لحاظ نفرات، سه برابر دشمن است. ولی هیچکس باور نمیکند که اگر ایالات متحده، نیروهای خود را بیک باره از خاک آنکشور خارج سازد، این ارتش حتی فقط یکماه بتواند در مقابل دشمن پایداری کند، تنها ارقام و یا در اختیار داشتن سلاحهای مدرن، شرط پیروزی نیست، این چیز است که باید

در نهاد خود قدرت نظامی و خود داشته باشد. نیروی يك ارتش منظم و سلاحهای مدرن ، فقط برای تخریب میتواند مورد استفاده قرار بگیرد . ولی يك حکومت نمیتواند علیه ملت خودش بجنگد و یا کشور خویش را منهدم سازد.

مثلا فرض کنیم که از دهکده‌ای بطرف واحدی از نیروهای دولتی تیراندازی میشود. اگر دولت این دهکده را بمباران کند و یا باتوپخانه مورد حمله قرار دهد، تمام تعهدات و ادعاهای خود را دایر بر حمایت از این دهکده زیر پا گذاشته است .

حال آنکه حمایت کردن از ملت ، مهمترین وظیفه هر دولتی است ، و این اشتباه بر اهالی آن دهکده نیز بهیچوجه پوشیده نمی ماند . بلکه برعکس بقول ژنرال « لندزدال » : « نفرت افراد غیر نظامی از ارتش بخاطر همین عملیات یکی از دلایل اصلی پیوستن آنها به انقلابیون است ».

وقتی انقلاب «جروم بناپارت» در آستانه سقوط قرار گرفته بود ، برادرش «ناپلئون» به او نوشت:

« از سر نیزهات استفاده کن»

«جروم» پاسخ داد :

«برادرا باسرنیزه همه کاری میتوان کرد - فقط نمیشود روی آن نشست». این امر در مورد سلاحهای مدرن نیز کاملاً صادق است.

خمپاره و بمب نمیتواند شکمهای گرسنه را سیر کند و یا بکودکان درس بدهد. خمپاره و بمب نمی تواند برای مردم بی خانمان خانه بسازد و یا بیماران را معالجه کند. حال آن که اهالی يك کشور بخاطر همینها يك حکومت بوجود می آورند و از آن مطاوعت می کنند. آنها فقط در صورتی به يك حکومت تسلیم می شوند که این حکومت احتیاجات آنها را برآورده سازد. مقبولترین پیروزی يك حکومت در يك جنگ چریکی جدید در جزایر فیلیپین بدست آمد. وقتی «رامون ماگزای سای» به وزارت دفاع آن کشور برگزیده شد، چریکهای «هوك بالهاپ» بمقابل دروازه های «مانیلا» رسیده و در صدد تصرف آن شهر بودند.

«ماگزای سای» در برابر چریکها که جمعاً پانزده هزار نفر بودند، يك ارتش پنجاه هزار نفری در اختیار داشت. این رقم خیلی کمتر از آن نسبت (دو بر يك) است که برای پیروزی کامل در جنگهای چریکی، در نظر گرفته شده.

سربازان دولتی فیلپین سلاحهای مدرن در اختیار نداشتند و برتری آنها در هوا و امور اطلاعاتی نیز محدود بود.

ولی (ماگزای سایی) کمتر به عملیات نظامی اتکاء داشت و قبل از هر چیز برایش این مهم بود که در سراسر کشور يك انتخابات واقعی انجام شود. قدم بعدی او آغاز اصلاحات ارضی بود.

این اصلاحات بطور کامل اخشن و صادقانه انجام میگرفت تعداد زیادی از قرضات، با جیب به مناطق مختلف کشور میرفتند تا در برابر دسته‌های محلی از دهقانان حمایت کنند.

متعاقب آن، اصلاحات دیگری که هدف جملگی بهبود وضع ملت بود، آغاز گردید و چریک‌هایی که دست از مبارزه بر میداشتند مورد عفو قرار میگرفتند و بآن‌ها زمین داده میشد تا به کشت و زرع مشغول شوند. بدین ترتیب (ماگزای سایی) با رهبری صحیح خود توانست نظر ملت را تأمین نموده و آنها را نسبت به حکومت مرکزی وفادار سازد.

در نتیجه در عرض چهار سال انقلاب فیلپین شکست خورد و رهبران چریک‌ها خود را تسلیم کردند.

اینکه دخالت ما در ویتنام نیز همین هدف سیاسی را

داشته همه قبول دارند، ولی ظاهراً هدف نظامی ما در ویتنام اهمیت و فوریت بیشتری پیدا کرده است. لیکن اصلاحات ویتنام، با در نظر گرفتن امیدهایی که در ملت زنده میکند، بهیچوجه نباید بتعویق انداخته شود.

مهمترین عامل يك جنبش انقلابی، بطوریکه کارشناسان ما در ویتنام «برناردفل» و دوگلاس پیک ثابت کرده اند، سازمان دادن يك قسمت از ملت است که دائماً رشد میکند. این سازمان دادن، باحتیاجات فوری و ضروری ملت بشکایتهای آن و حق کشی های موجود، متکی است.

دراکثر موارد، این اولین باری است که مردم ویتنام در يك سازمان سیاسی، و یا يك تلاش جدی برای بهبود وضع زندگی شان شرکت میجویند.

از آن گذشته ویت کنگها، در مناطقی که تحت اشغال آنهاست، اکثراً، لااقل بظاهر، اصلاحات واقعی را آغاز کرده و حتی درگیرودار نبرد نیز آنها را دنبال میکنند.

آنها در ویتنام - مانند سی سال پیش در چین - زمین ها را تقسیم کرده اند. برای کودکان و باسواد نمودن بزرگسالان مدرسه ساخته اند و دادگاه بوجود آورده اند، بطوریکه علناً

با حکومت مرکزی رقابت میکنند.

در این صورت اگر دولت ویتنام جنوبی از اصلاحات، چشم‌پوشد یا انجام آنرا به تعویق بیندازد سعی کند انقلاب را با نیروی نظامی سرکوب نماید، فقط بر ادعای انقلابیون مبنی بر اینکه آنان نیروی حق و پیشرفت هستند، صحه گذاشته است.

اگر دولت سعی کند که عملاً اصلاحات ویت‌کنگها را خنثی سازد - مثلاً بدین ترتیب که به مالکین کم‌کند تا اجاره زمین خود را از دهقانانی که از طرف انقلابیون، زمین بآنها بخشیده شده، پس بگیرند - خودش برای اعتلای کمونیسم تلاش کرده است.

هشدار دادن ب مردم ویتنام در این مورد که يك حکومت دیکتاتوری در کشورشان برقرار خواهد شد و کمونیستها به غارتگری خواهند پرداخت، بی‌فایده است. چه آنچه امروز انجام میشود، بهتر از هر چیز نشان میدهد که وعده‌های چه کسی فردا جامه عمل بخود خواهد پوشید.

و بالاخره یکی از دلایل کافی نبودن قدرت نظامی در اینست که امیدی در وجود مردم زنده نمیکند. زور همیشه

بیطرف است و برنامه‌ای ندارد.

يك جنبش انقلابی در درجه اول با اتکاء بهزور ادامه حیات نمیدهد، بلکه بایک‌ریزیا، رؤیای استقلال، برقراری عدالت و پیشرفت.

برای چنین رؤیائی است که انسانها دست به فداکاریهای بزرگ میزنند و رنجهای زیادی متحمل میشوند، همانطوریکه ما دست به فداکاری زده‌ایم و باز هم برای رؤیاهای خود این کار را خواهیم کرد. حال اگر این رؤیاهای تصویر روشنی از آینده ارائه ندهد، هیچ دولتی نمیتواند از ملت خود انتظار داشته باشد که دست به فداکاری بزند و یا در برابر انقلابیون مقاومت کند.

آنچه در مورد همه فشارهای نظامی صدق میکند، در مورد فشار نظامی بی‌که توسط يك قدرت بیگانه اعمال میشود، چندین برابر میشود. قدرت جاذبه يك جنبش انقلابی، با وعده برنامه‌های اصلاحی هر قدر هم زیاد باشد، اگر بتواند برک برنده ناسیونالیسم، یعنی بزرگترین نیروی سیاسی عصر کنونی را از آن خود سازد، چندین برابر میگردد.

کشورهای توسعه نیافته‌ی آسیا و آفریقا، به استثنای چند

کشور، همه مستعمره‌های سابق قدرتهای غربی هستند و اکثراً مدت زیادی نیست که استقلال خود را بدست آورده‌اند. آنها هنوز برای کسب استقلال اقتصادی، فرهنگی، فکری و بدست آوردن قدرت تلاش میکنند.

وقتی يك چنین حکومتی بیش از حد بيك قدرت خارجی متکی بشود و حتی ارتشهای غربی را برای سرکوب نمودن انقلابیونی که در وطن خودشان می‌جنگند، به کشورش بپذیرد بطور واضح بضعف ملی و عدم ثبات استقلالی که تازه کسب شده، اعتراف کرده است، این کار به انقلابیون اجازه میدهد که حکومت را بعنوان استعمار طلب و دست‌نشاندهٔ خارجی بملت معرفی کنند.

شاید از همه دشوارتر و مهم‌تر این باشد که هر پیروزی انقلابیون در برابر نیروی خارجی میتواند حتی در وجود طرفداران دولت نیز، احساس غرور ملی را بیدار کند. هیچ فرد وطن پرستی نمی‌تواند وقتی هموطنانش در نبرد شکست می‌خورند، در اعماق قلبش احساس شادی کند - حتی اگر از لحاظ سیاسی با آنها کاملاً مخالف باشد.

يك حکومت مستقل و پابرجا که از نظر مساعد ملت

برخوردار باشد، می تواند ادامه حیات بدهد و از کمک خارجی نهایت استفاده را بکند .

ولی يك حکومت ضعیف که حتی از پشتیبانی ملت خودش نیز برخوردار نباشد ، در اثر کمکهای نظامی مستقیم خارجی، فقط ضعیف تر می گردد و احیاناً نابود میشود . کمک های خارجی میتواند اراده ملی يك ملت را تقویت کند، ولی نمیتواند آنجا که اراده ملی وجود ندارد ، این اراده را بیافریند .

البته این بدان معنی نیست که نیروی نظامی بی تأثیر و یازانداست . بلکه برعکس اگر نیروی دولتی نتواند از عملیات خرابکارانه ی انقلابیون جلوگیری کند، ممکن است حتی کسانی که بطور کامل با حکومت موافقند نتوانند به آن وفادار بمانند .

امروزه حتی پیشرفته ترین جوامع ، اکثراً قدرت را برای مقابله با آن نیروهائی که مقررات مسالمت آمیز سیاسی را نقض میکنند ، ضروری میدانند . قدرت، آخرین وسیله کشورها و جوامع بشری است و خود ما نیز در دهساله اخیر ، کراراً برای سرکوب کردن اغتشاشات داخلی از آن

استفاده کرده ایم .

نیروی نظامی میتواند، و باید، قسمتی از تلاش برای مبارزه با جنبش‌های انقلابی باشد . ملت و حکومتها به يك سپر احتیاج دارند تا بتوانند ، در پناه آن اصلاحات خود را عملی سازند .

اما در مقابل يك جنبش انقلابی که ریشه های عمیق دارد ، و یا جنبشی که حتی تا حدود کمی از پشتیبانی ملت برخوردار باشد ، يك تلاش نظامی نمیتواند با موفقیت روبرو گردد . نیز يك قدرت نظامی ، بهیچوجه قادر نیست اشتباهات سیاسی را جبران کند و یا وفاداری ملت را نسبت به حکومتی جلب کند که خود لایق آن نیست .

به جنگ سیاسی که هم اکنون در ویتنام جریان دارد ، لقبهای بسیار داده اند ، از قبیل : جلب رضایت ، بیداری ملت ، جنبش دفاع دهکده‌ای ، زندگی جدید و توسعه انقلابی . از سال ۱۹۶۶ باینطرف کراراً این جنگ را « جنگی دیگر » نامیده اند ، تا آنرا از عملیات بزرگ و مثبت واحدهای ایالات متحده جدا نگاهدارند . ولی کسیکه از لقب « جنگی دیگر » استفاده میکنند ، نشان می‌دهد که برای او « جنگ واقعی »

همان عملیات وسیع نظامی است. با اینحال این «جنگی دیگر» یک مبارزه سیاسی برای جلب طرفداران ملت ویتنام است، یعنی درحقیقت همان «جنگ واقعی» و این «جنگی دیگر» در بیست سال اخیر، کراراً باشکست روبرو شده است: بار اول از طرف فرانسویها. بعد، از طرف «نگودین دیم» دیکتاتور ویتنام. و بالاخره توسط جانشینان او ...

این جنگ بعلت نیرومند بودن کمونیستها باشکست مواجه نشده، بلکه علت شکست آن ضعف، خودخواهی و فساد حکومتهای ویتنام جنوبی بوده است.

فرانسویها از سپردن حکومت ویتنام، بدست اهالی خود آن کشور خودداری میکردند و بهمین جهت سازمان سیاسی «ویت مینه» وظیفه رهبری و سازمان دادن تمام آنهایی را که آرزوی استقلال کشور خود را در سر می پروراندند، بعهده گرفت. اهمیت این موقعیت برای «ویت مینه»، از اینجا آشکار می شود که این سازمان، گروه های ناسیونالیستی دیگر را با خونریزی و کشت و کشتار از صحنه خارج کرد تا خود یکباره عرصه نبرد باشد.

حکومت «نگودین دیم» در سالهای آخر، بقدری با

فشار توأم بود که ملترا باخود بیگانه ساخت و بسیاری از اهالی ویتنام جنوبی را بهمکاری با ارتش انقلابیون واداشت. ولی رژیم «دیم» درعین حال فاسد و ناتوان تر از آن بود که بتواند بر انقلابیون پیروز گردد.

پس از اینکه «دیم» توسط ژنرالهای خودش سرنگون گردید، پانزده ماه تمام، صحنه سیاست ویتنام به عرصه نبرد قدرتهای داخلی تبدیل شد، بطوریکه در سال ۱۹۶۵ نیروی حاکمه «سایگون» در آستانه نابودی کامل قرار گرفته بود. و همین ناتوانی سیاسی است که موجب گردیده جنگ ویتنام روز بروز وسعت بیشتری پیدا کند.

بد نیست در اینجا کمی به مسئله اصلاحات ارضی پردازیم. ویتنام يك کشور زراعتی است و بهمین جهت مسئله زمین چه از لحاظ سیاسی و چه از نظر اجتماعی برای آن دارای اهمیت بسیار است.

در قسمت اعظم ویتنام جنوبی ۴۵ درصد زمین در دست ۶۳۰۰ مالک بزرگ که خودشان اکثراً در خارج از کشور بسر میبرند، است. (این عده فقط دو درصد از همه مالکین زمین را تشکیل می دهند). در حالیکه ۱۸۳ هزار مزرعه دار

کوچک (۷۲ درصد از کلیه مالکین زمین در ویتنام) فقط ۱۵ درصد از تمام زمین‌های زراعتی ویتنام را در دست دارند. چهار میلیون نفر از دهقانانی که نه زمین و نه درآمد دیگری دارند، بیکار و گرسنه هستند.

همچنین تعداد کسانی که رعیتی میکنند، بمقدار قابل توجهی بیشتر از رقم مذکور است.

از سال ۱۹۴۵ بعد همه ناظران سیاسی ویتنام اظهار عقیده کرده‌اند، که اصلاحات ارضی و محدود کردن اختیارات مالکین بزرگ در مقابل رعایایشان، یکی از عوامل مهم اختلافات موجود را تشکیل میدهد.

امروز تبلیغات ضد آمریکائی تا حدود زیادی ویت‌کنگ‌ها را از تکیه بر روی اصلاحات ارضی، بی‌نیاز کرده است. ولی اصلاحات ارضی، سالیان دراز یکی از مهم‌ترین سوژه‌های تبلیغاتی انقلابیون بود و حتی امروز نیز این موضوع، سلاح مؤثری بشمار میرود.

اما با وجود تمام وعده‌ها، قوانین و دستورها، هیچیک از حکومت‌های غیر کمونیست ویتنام، تاکنون بطور جدی اصلاحات ارضی را بمورد اجرا نگذاشته است.

در دو دستور «نگودین‌دیم» که در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۹ صادر شد، مالکیت مزارع برنج برای هر نفر حداکثر صد هکتار و سهم مالکین بزرگ ۲۵ درصد از محصول بدست آمده توسط رعایا، تعیین گردیده بود. حال آنکه در اصلاحات ارضی واقعی که در ژاپن و جزیره «فرمز» انجام گرفت، مالکیت زمین برای هر خانواده، بین هفت تا ده هکتار، تعیین شد. ولی در ویتنام جنوبی حتی این دستور کوچک «دیم» نیز به مرحله اجرا گذاشته نشد.

در مناطقی که توسط نیروهای دولتی کنترل میشود، رعایا (۷۰ درصد از دهقانان منطقه «دلنای مکنونک») هنوز هم مجبورند ۵۰ درصد و یا قسمت بیشتری از محصولشان را به مالکین عمده پردازند.

وقتی نیروهای دولتی، در مناطق تحت اشغال ویت‌کنگ پیشروی میکنند، مالکین عمده انتظار دارند که سر بازان دولتی نه فقط زمینشان را با آنها پس بدهند، بلکه از آنها میخواهند که اجاره عقب افتاده زمینشان را نیز از دهقانان بگیرند.

در مناطقی که بطور ثابت در دست حکومت است، خیلی

ساده میتوان اصلاحات ارضی را آغاز کرد و بانجام رسانید. اینکار موجب میگردد که مناطق دیگر نیز رغبت بیشتری بطرفداری از حکومت مرکزی نشان بدهند.

دولت ویتنام میتواند زمین را بین دهقانانی که در آن زحمت میکشند، تقسیم کند و مالکیت زمین را - بر طبق شرایط مکانی - بچند هکتار معین، محدود نماید... همان طوریکه در ژاپن و جزیره «فرمز» این کار را کردند. همچنین می شد رژیم ارباب ورعیتی را بکلی ریشه کن ساخت.

در این صورت جبران خسارت مالکین بزرگ بسیار سهل و ناچیز بود و در عوض ما همیشه می توانستیم بگوئیم این ویتکنگ است که از دهقانان مالیات میگیرد و آنها را غارت می کند، نه حکومت ویتنام جنوبی.

بدون تردید تقسیم زمین در گیرودار این جنگ بیرحمانه کاری بس سخت میبود.

ولی تمام این جنگ سخت است. بخصوص، برای جوانان آمریکائی که میجنگند و میمیرند، و برای خانوادهی آنان. برای اینکه اصلاحات ارضی در ویتنام تاکنون انجام نشده است، باید دلیل بهتری از «سخت» بودن وجود داشته

باشد .

در کنفرانس «هونولولو»^۱ که در فوریه ۱۹۶۶ تشکیل شد، ایالات متحده در اعلامیه خود «پشتیبانی کامل از اقداماتی که در راه يك انقلاب سوسیالیستی و اصلاحات ارضی صورت میگیرد» را وعده داد. ولی در اعلامیه ویتنام جنوبی و اعلامیه مشترک دو کشور که پس از همان کنفرانس منتشر گردید، هیچ اشاره ای به اصلاحات ارضی نشده بود.

این بهیچوجه يك اتفاق نبود. سالها است که دولتهای ویتنام جنوبی با وجود فشار شدید ما، از انجام اصلاحات ارضی واقعی خودداری میکنند.

آنها حداکثر دست به اقدامات ظاهری میزنند، مقررات و قوانین جدیدی وضع میکنند، ولی هیچیک از این قوانین و دستورات بمرحله اجرا گذاشته نمیشود.

کلیه دولتهای ویتنام جنوبی - نه فقط اعضای کابینه آنها بلکه اکثر مأمورین، افسران و فرمانداران - تا با امروز از طبقه فئودالها و یا از دست نشاندگان این طبقه که برایشان

۱- هونولولو - پایتخت مجمع الجزایر هاوایی در اقیانوس کبیر

مالکیت زمین عامل اصلی ثروت بشمار میرود، بوده و هستند. آنها بین رفاه ملتشان و منافع شخصی و برتری طبقاتی خود، دومی را ترجیح داده اند و حتی برایشان صرف نمیکنند که در جنگ پیروز شوند، ولی در عوض زمین، ثروت و قدرتشان را از دست بدهند.

آنچه که در گذشته و حال موجب گردید که برنامه اصلاحات ارضی در ویتنام به مرحله اجرا در نیاید، همواره همین حکومت پی در پی ثروتمندان و فئودالها بوده است، نه جنگ ویتنام و یا عملیات تروریستی کمونیستها.

ما از سالها پیش پی برده ایم که فساد و رشوه خواری در سراسر ویتنام جنوبی عمیقاً ریشه دوانیده است. حتی ممکن است ما بدین جهت که جوانانمان در جبهه های جنگ ویتنام کشته میشوند از گسترش دامنه این فساد نگران باشیم، ولی قدر مسلم این است که بطور کلی سعی میکنیم آن را یک پدیده فرعی و بی اهمیت جنگ تلقی کنیم.

حال آن که این فساد و رشوه خواری تنها به بعضی موارد استثنائی از قبیل آن وزیری که در حدود یک میلیون دلار از شرکتهای آمریکائی فروشنده دارو به دولت ویتنام جنوبی،

رشوه گرفته بود، منحصر نمیشود. بلکه بصورت سیستم کاملی درآمد است که افراد ارتش و مأمورین دولتی با کمک آن بطور علنی توده مردم را غارت میکنند. حال خواه این غارتگری از طریق فروش مشاغل دولتی یا بکارگماشتن مأمورین نالایق باشد، خواه از راه دزدیدن کمک‌هائی که دولت آمریکا برای ملت ویتنام میفرستد. در مرحله مختلف ...

زندگی تجملی ژنرالها و نمایندگان دولت ویتنام جنوبی که بهیچوجه با حقوق رسمیشان متناسب نیست، لطمه‌های بزرگی به تلاشهای ما وارد میسازد که اهمیت آن بسیار بالاتراز تنها هدر رفتن پول است. چه این امر موجب نارضایتی و بروز عقده در بین مردم زحمتکش ویتنام میگردد که نتیجه آن شکست سیاسی ما در آن کشور است. سرهنگ «ویلیام کارسون» رئیس برنامه عملیات مشترک توپخانه نیروی دریائی در «دانانگ» این مسئله را اینطور تشریح میکند:

«دهقان ویتنامی می بیند ما از يك حکومت

محللی که خودش به فساد و رشوه خواری آن ایمان دارد، حمایت میکنیم. پس او فرض میکند

که ما احق هستیم و یا خودمان نیز در کارهای آن حکومت محلی دخالت داریم ... و بالاخره پیش خودش باین نتیجه میرسد که ما احق نیستیم! از طرفی دیگر ارتش ویتنام جنوبی با تمام مجاهدتهای ما، هنوز هم اسیر فساد و بیکروشی اقتصادی غلط است. جالب اینکه رهبران ویتنام جنوبی نسبت به این موضوع کاملاً بی تفاوتند.

یک سرباز ساده ویتنامی که در اکثر موارد جنگجوئی دلیر و مقاوم است، با وجود اینکه بار سنگین جنگ نیز بردوش اوست در تنگنائی سخت قرار دارد. این سرباز پول بسیار ناچیزی دریافت میکند، بد تغذیه میشود و هیچ کمکی برای رفع احتیاجات و حمایت از خانواده اش به او نمیشود. در واقع این سرباز سالیان دراز با ویتکنگها می جنگد و جان خود را برای حفظ حکومتی بخطر می اندازد که نه فقط برای او و خانواده اش ارزشی قائل نیست. بلکه آنها را غارت هم می کند.

نتایج این امر را بخوبی می تواند در آمار شوکه کننده سربازان فراری ارتش مشاهده نمود. بطوری که سخنگوی

ستاد ارتش ایالات متحده در ویتنام اعلام کرده است ، تنها در سه ماهه اول سال ۱۹۶۷، ۱۸ هزار نفر از سربازان ارتش ویتنام جنوبی ، از خدمت فرار کرده اند . البته باید ذکر نمود که تعداد فراریان از خدمت در این سه ماهه ، نسبت به سالهای گذشته تا حدود زیادی تقلیل یافته است .

یکی از ناظران مطلع می گفت : « کلیه آمارهایی که در ویتنام منتشر میگردد ، خود ساخته است » . مثلاً آمار فوق اینرا روشن نمی کند که بسیاری از این سربازان فراری بویت کنگک ملحق نشده و فقط بخانه های خود بازگشته اند . ولی هر قدر نیز که این آمارها خود ساخته و غیر دقیق باشد ، نمی توان شهادت کلی آنرا درباره پائین بودن سطح اخلاقی و تزلزل ارتش ویتنام جنوبی ، انکار کرد .

یکی دیگر از علائم ضعف این ارتش ، آنست که روز بروز مسئولیت جنگی بیشتری متوجه نیروهای آمریکا میگردد . از پایان سال ۱۹۶۶ ، کلیه عملیات تعرضی و حملات بزرگ را آمریکا بعهده گرفته و دیگر برای ارتش ویتنام جنوبی عملاً وظیفه ای بجز مراقبت از پشت جبهه و حفظ آرامش در مناطق تصرف شده ، باقی نمانده است .

این ارتش در سال ۱۹۶۷، حتی در مناطقی که مأموریت های کوچک جنگی به آن محول میگردید، پیوسته کمتر با دشمن برخورد میکرد. بطوریکه نسبت يك برخورد باویت کنگها، در ۲۰۰ مأموریت جنگی در سال ۱۹۶۵، به يك برخورد در چهارصد مأموریت، تنزل کرد. حال آنکه در همان موقع ارتش آمریکا، در هر ۳۸ مأموریت جنگی، یکبار با نیروهای کمونیست برخورد مینمود.

چون در برنامه های ایمنی و حفظ آرامش در مناطق تصرف شده تا به امروز هیچگونه پیشرفت محسوسی حاصل نشده است. اکنون صداهائی از گوشه و کنار بلند شده که باید تعداد بیشتری سرباز آمریکائی به ویتنام اعزام شود، تا آنها بتوانند این وظیفه را نیز برعهده گیرند. حتی چند تن از فرماندهان توپخانه نیروی دریائی آمریکا، اینکار را ضروری تشخیص داده و افراد خود را در عملیات ایمنی، مورد استفاده قرار داده اند.

قدر مسلم اینست که پیشرفتهای حاصله و رسیدن ما به مرحله کنونی در جنگ ویتنام، فقط نتیجه شجاعت و از خودگذشتگی مردان جوان ماست که میتوانند شجاعت خود را

با کلیه ارتش‌های که تاکنون در تاریخ آمریکا وجود داشته است، بسنجند.

ما همچنین برای اهالی دهکده‌هایی که با وجود عدم کفایت حکومت سایگون، با اراده‌ای خلل ناپذیر در برابر ویت‌کنگها پایداری میکنند و آندسته از سربازانی که بدون توجه به فساد و رشوه‌خواری‌یی که بر قسمت اعظم ارتش حکم فرماست، همچنان دلیرانه به نبرد خود برای آزادی و استقلال ادامه میدهند، احترام بسیار قائلیم. ولی این را نمیتوان بحساب خدمات ارتش ویتنام جنوبی گذاشت.

انجام نشدن برنامه‌های اصلاحی، رشوه‌خواری و ضعف حکومت و ارتشی که عملیات خود را منحصر به حفظ آرامش و مراقبت از پشت جبهه کرده است (در حالیکه سربازان آمریکائی بار سنگین جنگ را بدوش میکشند) بخوبی نشان میدهد که تا چه حد جنگ ویتنام، بیک «جنگ آمریکائی» تبدیل گردیده... و مشکل اساسی ما در ویتنام همین است.

ما در چهار چوب یک مبارزه جهانی علیه توسعه کمونیسم، و بمنظور حمایت از حق دخالت مردم ویتنام جنوبی در سرنوشت خودشان، خود را موظف نمودیم که به

حکومت آن کشور کمک کنیم ، بطوریکه تا امروز نیز دلیل اصلی حمایت ما از کشور ویتنام جنوبی، تأمین خواستهای ملت ونه حکومت آن بوده است .

ولی ما در این راه ، بصورت متحدین رژیم و طبقه استثمار گری درآمدیم که تاکنون هیچگونه تمایلی به پاسخگوئی احتیاجات ملتش ، از خود نشان نداده است ، حال آنکه ما همواره کوشیده‌ایم تا دولت ویتنام جنوبی را وادار به انجام اصلاحات ضروری نموده و در اینکار بآن کمک کنیم .

تلاش‌های ما فقط باین واقعیت که در صورت انجام نشدن اصلاحات میباید دیر یا زود جنگ با شکست روبرو گردد ، متکی نبود، بلکه علت اصلی این تلاشها ، تعهداتی بود که ما در برابر جمیع ملت ویتنام - و نه فقط یک گروه کوچک - داشتیم . ولی کردن شقی و یکدنگی حکومت، زیانهای سختی برای ملت ویتنام بیارآورد و بنفع کمونیستها تمام شد - البته بقیمت زندگی سربازان آمریکائی !

معهدا ما نباید آن حس قضاوت صحیح خود را از دست بدهیم . بعضی آمریکائیه با قدری از این واقعیت که

ما از يك حكومت جاه طلب و فاسد حمايت ميكنيم، ناراحت هستند كه بسوي ديگر متمایل گشته و دشمنان ما را ایده آل جلوه ميدهند. آنها در «عموهو» و کمونیستهای ویتنام که توسط او رهبری میشوند، چیز دیگری بجز يك نیروی مقاومت ناسیونالیستی خوب، نمیبینند.

ولی فقط يك بی تفاوتی خطرناك نسبت بقربانیان ناسیونالیسم ویتنام شمالی، میتواند خواستار توسعه آن باشد و آنرا ایده آل جاوه دهد. رژیم ویتنام شمالی تا حدود غیر قابل قیاسی استثمارگرتر و در انجام مقاصد خود بی رحم تر از هر حکومتی است، که تا کنون در ویتنام جنوبی وجود داشته. در برنامه اصلاحات ارضی ویتنام شمالی که در سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ انجام گرفت، با الهام از عقاید «مائوتسه تونگ» زمینها را بطور اجباری از صاحبان آن می گرفتند.

دهقانان بادیدن این وضع شورش کردند، ولی ارتش «هوشی مینه» با بیرحمی و شقاوت هر چه تمامتر این شورش را سرکوب کرد و بیش از صد هزار نفر در این ماجرا جان خود را ازدست دادند، امروزه در ویتنام شمالی چیزی وجود

ندارد که ما بتوانیم نام آزادی بر روی آن بگذاریم .
 در جنوب نیز ویت کنکها برنامه خود را با وحشیانه -
 ترین ترورها دنبال میکنند. آنها زنان و کودکان را میکشند،
 سر میبرند و کسانی را که در برابرشان مقاومت کنند ، ناقص
 میسازند . این ترورها بدینجهت که انتخاب قربانیان در
 دست خود ویت کنکهاست، بسیار مؤثرتر از بمبارانهای هوایی ما
 است . ولی این نمیتواند دلیلی برای آن باشد که این قبیل
 پیروزیهای ویت کنک ، از نظر اخلاقی مورد قبول واقع
 شود و یا احیاناً عده ای از آن استقبال کنند .

بهمین جهت منظور ما از بررسی نقائص حکومت
 سایگون ، این نیست که تعیین کنیم آن حکومت « باید »
 سرنگون گردد ، و یا دشمنان ما « محق » پیرزی هستند.
 بلکه قصد ما اینست که ببینیم چگونه میتوان هدفهای ملی
 ایالات متحده آمریکا را در ویتنام ، بهتر بشمر رسانید .
 برای ما همیشه این امکان وجود ندارد که خود ،
 متحدینمان را انتخاب کنیم و یا فقط با حکومتهایی که رفتار
 آنها مورد پسند ماست متحد شویم .

« استالین » متحد روسی ما در جنگ دوم جهانی با

وجود شجاعت فوق العاده ارتش و ملتش در جنگ ، سه سال قبل از آن ضمن يك تصفيه بزرگ ، ميليونها نفر از افراد خود ، اعم از رهبران و افسران ارتش را بقتل رسانيده بود و حتى در تمام مدت جنگ اردوگاههای مرگ او که از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۵۵ ميليونها نفر در آن قربانی شدند ، همچنان در سیري و مناطق آسیائی شوروی برقرار بود . این ضرورت اتحاد ، عليه ناسیونال سوسیالیسم ، بوضوح نشان میدهد که تنها عدم تمایل نسبت بیک حکومت ، نباید و نمیتواند دلیلی برای گسستن پیمانی که با آن بسته شده ، باشد . ولی خواستهای ملی ما صد در صد ایجاب میکند که درجه ضرورت و تأثیر اینگونه پیمانها ، بدقت مورد بررسی قرار بگیرد .

در اینجا يك مسئله رنج آور دیگر نیز وجود دارد ، و آن تلفات مردم غیر نظامی ویتنام ، در جنگ است . از بدو دخالت مستقیم ایالات متحده در جنگ ویتنام چند تن از کارشناسان ما کراراً متذکر شده اند که بمبارانهای هوائی وزیر آتش گرفتن دهکده ها باتوپخانه سنگین ، موجب میگردد که هزاران نفر بیگناه جان خود را از دست بدهند

و در نتیجه ویت کنگهای بیشتری از آنچه سلاحهای ماقادر است نابود کند، بوجود آیند.

با وجود این اخطار، بمباران و به توپ بستن دهکده‌ها همچنان ادامه دارد، و هنوز هم دستور حملات هوایی بدون داشتن اطلاعات کافی صادر میگردد. همچنین مناطق وسیعی را «مناطق آزاد» اعلام کرده اند که در آن میتوان هر کلبه و هر شخصی را بعنوان ویت کنگ، با بمب مورد حمله قرار داد.

هیچکس نمیتواند تخمین بزند که در اثر این تاکتیک نظامی غلط، تاکنون چندصد هزار نفر از اهالی ویتنام جنوبی به ویت کنگها ملحق شده اند، ولی ما میدانیم که در ویتنام جنوبی از هر هشت نفر، یک نفر در حال فرار زندگی میکنند... فرار از خمپاره و بمب!

ما میدانیم که تلفات افراد غیر نظامی در ویتنام جنوبی از صد هزار نفر تجاوز میکند، و مسئولیت قسمت اعظم آن متوجه ماست. ما همچنین میدانیم که قدرت تخمین زده شده ویت کنگ، از صد و پانزده هزار نفر در سال ۱۹۶۵، به دوست و پنجاه هزار نفر در سال ۱۹۶۷ افزایش یافته بود.

طبق گزارش « نیویورک تایمز » سازمان « سیا » تخمین زده است که ویت‌کنگ در آغاز حمله بزرگ ژانویه ۱۹۶۸ ، از ۵۱۵۰۰۰ الی ۶۰۰۰۰۰ نفر چریک و سرباز ، در اختیار داشته است .

این امر بخوبی نشان می‌دهد که ویت‌کنگ چگونه توانسته در عرض مدتی کوتاه ، تا این حد غیر قابل تصور ، نفرات خود را افزایش دهد .

بسیاری از منتقدان جنگ ویتنام ، از تلفاتی که به افراد غیر نظامی وارد می‌گردد و نبودن وسائل درمانی و پرستار کافی برای زخمی‌شدگان ، بشدت خشمگین هستند . قدر مسلم اینست که نه فقط آنها ، بلکه هیچ‌یک از ما نمیتوانیم با دیدن عکس اجساد کودکانی که در آب خفه شده ، در آتش سوخته و یا در انفجار بمب متلاشی گردیده‌اند - و ما آنرا هر روز می‌بینیم - دچار نگرانی و تشویش نشویم و خون سرد بمانیم .

از جایی دیگر ، طرفداران جنگ ویتنام خواستار آنند که منتقدین جنگ ، اعمال وحشیانه ویت‌کنگ را نیز در معرض قضاوت جهانیان قرار دهند . مسلماً این عده

حق دارند، زیرا کشت و کشتار و خرابکاری ویت‌کنگها، غیر انسانی‌تر و بیرحمانه‌تر از هر چیز دیگری که در این جنگ می‌بینیم، است. ویت‌کنگها نه فقط با بیرحمی و شقاوت هرچه تمامتر ریش سفیدان و سربازان گارد ملی را در روستاها شکنجه میدهند و بقتل میرسانند، بلکه برای ایجاد خوف در دل روستائیان، حتی از کشتن پرستاران، زنان و کودکان بیگناه نیز ابائی ندارند.

همانطوری که گفتم طرفداران جنگ ویتنام بدون تردید در مورد محکوم کردن ناپینائی اخلاقی آن دسته از اشخاصی که بدون درک کردن واقعیت ترور ویت‌کنگها، ایالات متحده را مقصر جلوه میدهند، حق دارند.

ولی مسئله اینست که درجه اخلاقی ما در اثر اعمال وحشیانه و گناه دیگران صعود نمیکند! از آن گذشته ویت‌کنگ با وجود ترور و آدمکشی، توانسته است تعداد بیشماری از مردم ویتنام جنوبی را بهدفعهای خویش معتقد ساخته و با خود همگام نماید، بطوریکه آنها حاضرند در اینراه، حتی جان خود را فداکنند. حال آنکه نیروی مخرب سلاحهای مدرن ما طبق شواهد موجود، فقط قسمتهای بزرگی از ملت

ویتنام را بی‌خانمان ساخته و یا به اردوگاه‌های دشمن رانده است .

کسانی که ظاهراً اعمال ما را با مقیاس‌هایی بغیر از آنچه که عمل ویت‌کنگها با آن سنجیده میشود می‌سنجند، خود ویتنامی‌ها هستند ، نه آمریکائیا . این امر بهیچوجه تعجب آور نیست زیرا يك ویتکنگ هر عقیده‌ای هم داشته باشد، باز يك ویتنامی است... و این ما هستیم که بعنوان يك ملت بیگانه در ویتنام می‌جنگیم .

« جان فایربانک » کارشناس امور آسیائی ما ، دربارهٔ نبرد ایالات متحده در ویتنام نوشت : « اگرچه ما رؤیاهای دیگری داریم، ولی در همان بستری خوابیده‌ایم که بیست سال پیش فرانسویها خوابیده بودند » !

ما در ویتنام، نه مستعمره می‌خواهیم و نه پایگاه نظامی ثابت، ولی با وجود این باز هم در همان « بستر » خوابیده‌ایم . زیرا بودن ما در ویتنام موجب گردیده با همان گروه‌هایی سر و کار داشته و بهمان افرادی متکی باشیم که فرانسویها بودند . چه، پرزیدنت « وان تیو » ، « کائوکی » ، و اکثر همکاران مسن‌تر آنها بیست سال پیش نیز در کنار فرانسویها مبارزه میکردند .

از این گذشته بیشتر رهبران سایگون کاتولیک هستند - در کشوری که اکثریت قریب باتفاق ملت آن از مذهب «بودا» پیروی میکنند. بیشتر آن‌ها در ویتنام شمالی متولد شده‌اند (خود «وان تیو» در ویتنام جنوبی متولد شده است) - در سرزمینی که مردم برای محلی بودن رهبران خود اهمیت زیادی قائلند. آن‌ها نظامی هستند - در جامعه‌ای که ارتش در بین مردم محبوبیتی ندارد و آن‌ها جوان هستند - در اجتماعی که سالمندان را می‌پسندند و برای آن‌ها احترام قائلند.

ولی این مسائل دلیل بد بودن آن‌ها نیست - زیرا نمیتوان کسی را مثلاً بخاطر اینکه در جای دیگری متولد شده است مقصر شمرد، بلکه متزلزل بودن موقعیت ما را که مجبور شده‌ایم خودمان را با آن‌ها در یک سطح قرار دهیم، آشکار میسازد.

این‌ها حقایقی است که ما، چون در درجه اول بچشم کمونیست بهویت‌هنگ‌ها مینگریم و تازه بعد آن‌ها را بعنوان ویتنامی قبول داریم، تاکنون از توجه بدان غافل مانده‌ایم. علت اینست که ما طی سالیان دراز شاهد بوده‌ایم که احزاب کمونیستی غرب و همچنین حزب کمونیست خود ایالات متحده،

با وجود این که زیانهای غیر قابل جبرانی به هدفهایشان وارد میگردید، بردهوار از مسکو تبعیت میکردند.

فقط عده کمی آن بازی زشت و زننده را فراموش خواهند کرد، که چگونه کمونیستها وقتی در سال ۱۹۳۹ بین آلمان و شوروی قرارداد عدم تجاوز منعقد گردید، از هیتلر جانبداری میکردند و به اصول دمکراسی لعن میفرستادند، و وقتی اندکی بعد شوروی مورد حمله ارتش هیتلر قرار گرفت، از مردم آلمان تقاضای ایجاد جبهه‌های ضدفاشیستی مینمودند.

کمونیستهای ویتنام، بمعنای واقعی کمونیست هستند و در گذشته خواستهای شوروی را بر هدفهای ملی خود ارجح میداشتند. در سال ۱۹۵۴ در ژنو «هوشی مینه» در آستانه یک پیروزی کامل بر فرانسیوها، ظاهراً بعللی که فقط میتواند به هدفهای شوروی و چین کمونیست مربوط باشد، قبول کرد که فعلاً از نیمی از این پیروزی صرف نظر کند.

ولی ویت کنگها ناسیونالیستهای ویتنامی نیز هستند. آنها وارثین «ویت مینه» بشمار می‌روند، که بر فرانسویان پیروز شد و استقلال ویتنام را بدست آورد. «هوشی مینه» رهبر و سمبل نبرد استقلال آنهاست. بزرگترین افتخار تاریخ جدید

ویتنام ، همین شکست فرانسویهاست که توسط «ویت مینه» انجام پذیرفت.

«نایل شینان» یکی از ناظرین مطلع جنگ مینویسد: «شاید بهمین سبب کمونیستها باوجود بیرحمیها و وعده‌های پوچشان، تنها ویتنامیهای هستند که قادرند میلیونها تن از اهالی ویتنام را برای فداکاری و تحمل مشقتها زیاد ، بنام ملت باخود همگام سازند ... چه اینها تنها گروهی هستند که وجودشان به سرنیزه‌های خارجی بستگی ندارد».

«شینان» درخاتمه نتیجه می‌گیرد که : «ویتنامیها با رغبت بیشتری جان خود را برای رژیم بی‌خطر می‌اندازد که اگرهم کمونیست است، ولی لااقل برآستی ویتنامی نیز هست و در آنها امید کوچکی برای بهبود وضع زندگیشان ایجاد میکند، تا رژیمی که نمیکند اهد تغییر دروضع کنونی بوجود آورد و خود دست‌نشانده و اشنکتن است .»

شاید در این خصوص کمی غلو شده باشد . ولی این اظهارنظر بخوبی میتواند بی‌ثمر بودن هر برنامه‌ای که ملت ویتنام را با شعار «ضد کمونیسم» بمبارزه دعوت میکند، بما بنمایاند .

قابطه اهالی ویتنام بدون تردید خواستار يك رژيم کمونیستی نیستند. ولی آنها رهبران سايگون را هم نمیخواهند، زیرا اکنون، هیچيك از قدرتهای سیاسی ویتنام، نماینده واقعی خواستهای ملت خود نیست.

البته هنوز هم در ویتنام جنوبی ناسیونالیستهای فداکاری که مخالفان سرسخت کمونیستها هستند وجود دارند.

بعضی از آنها قهرمانان جنگ استقلال هستند، ولی این عده بطور قطع در حکومت سايگون دستی ندارند و به آنها میدان داده نمیشود.

در بهار ۱۹۶۶ در شمال ویت نام جنوبی، بودائیهها علیه حکومت «کائوکی» که در آن زمان نخست وزیر بود، دست بتظاهرات شدیدی زدند.

«کائوکی» پس از مدتی گیجی و سرگردانی باتوسل بزور تظاهرات را سرکوب کرد، ولی مجبور شد قول بدهد که در عرض یکسال، انتخابات آزاد در ویتنام انجام شود. در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ آمریکائیها روز بروز بیشتر امیدوار می شدند که این انتخابات نقطه عطفی در «جنگی دیگر» بوجود آورد. آنها احساس میکردند که این موقعیت

خوبیست برای جلب وفاداری و کمک ملت نسبت به حکومت سایگون و بوجود آوردن يك نیروی ناسیونالیستی ، که قادر باشد باویت کنگ رقابت کند .

یکی از افسران توپخانه نیروی دریائی این موضوع را باختصار چنین تشریح میکرد :

« اگر این انتخابات منجر به روی کار آمدن حکومتی مورد دلخواه ملت بشود ، ما میتوانیم امیدوار باشیم . در غیر اینصورت بازی تمام شده است ! »

چرا این انتخابات اینقدر مهم بود ؟

بطور قطع نه بخاطر خود انتخابات . زیرا در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۶۱ نیز در ویتنام جنوبی انتخابات ریاست جمهوری ، و در سالهای ۱۹۵۶ ، ۱۹۵۹ ، ۱۹۶۳ ، ۱۹۶۶ انتخابات پارلمانی انجام گرفته بود .

این انتخابات بدانجهت مهم نبود که میتوانست يك حکومت غیر نظامی در سایگون بر سر کار آورد و آزمایشی باشد ، برای نشان دادن معیار حقیقی دموکراسی بلکه در انتخابات سوم سپتامبر ۱۹۶۷ فقط این سؤال اهمیت داشت که آیا این انتخابات تلاش واقعی و کسب موفقیت در در جنگی

دیگر، منتهی خواهد شد یا نه؟ ... یعنی حکومت سایگون از وفاداری و کمک ملت برخوردار خواهد شد، یا خیر؟ این انتخابات برای حکومت کنندگان ویتنام جنوبی آخرین فرصت بود تا بتوانند آمادگی خود را برای هرگونه فداکاری، به ملت نشان بدهند.

ولی متأسفانه مدت زیادی قبل از اینکه حتی یاکرأی بسندوق ریخته شود، باین سؤال پاسخ داده شده بود.

البته کنگرهای برای قانونگذاری در ویتنام جنوبی تشکیل شد. ولی این مجمع خیلی پرت تر از آن بود که بتواند آرزوی دهقانان را برآورده سازد.

دکتر «فان کوانگ دان» یکی از مخالفین سرسخت کمونیستها و طرفدار دخالت آمریکا در جنگ ویتنام، لایحه‌ای برای این کنگره تهیه کرد که طبق آن، دهقانان مالک زمینی که در آن کشت می‌کنند، می‌شدند. باین پیشنهاد فقط سه نفر از ۱۱۷ نفر، رأی موافق دادند.

ولی در این میان لایحه حفظ حقوق مالکین بدون برخورد با کوچکترین مخالفتی در پارلمان ویتنام جنوبی به تصویب رسید. تلاش اعضای کنگره برای اعلام

عدم وابستگی‌شان به حکومت نظامی سایگون، در اثر مراقبت دائمی و تهدید پلیس و ارتش، بدون نتیجه ماند.

قانون انتخابات ویتنام جنوبی نه فقط کمونیستها، بلکه بیطرفان را نیز از شرکت در انتخابات محروم نمود. بطوریکه برای پیروان هر کاندیدائی که خود را بیطرف اعلام کرده بود، این خطر وجود داشت که طبق قانون ویتنام جنوبی، بجرم خواستار شدن «بی طرفی»، به پنج سال زندان محکوم شوند.

کاندیداهای دیگر نیز بدین بهانه که نظریاتشان «غیر قابل قبول» است، کنار گذاشته شده بودند. از جمله ژنرال «دونگ وان» مینه، که به احتمال قوی محبوب‌ترین مرد ویتنام جنوبی بود.

با وجود اینکه نقش موثر او در سرنگون کردن رژیم دیکتاتوری «نگودین دیم» او را در وضعی قرار داده بود که میتواند برای جلب نظر ملت ویتنام، بخوبی با ویت‌کنگها رقابت کند، به او اجازه داده نشد که از تبعیدگاهش (تایلند) به سایگون بازگردد. و ناظرین سیاسی معتقدند که علت این امر، بزرگی شانس موفقیت او در انتخابات بوده است.

یکی دیگر از کاندیداها بنام «آ- ترونک تان»

بدین علت در انتخابات شرکت داده نشد که طالب صلح بود و نظامیان این را دلیلی برای عقاید کمونیستی او می دانستند. این شخص تا سال ۱۹۶۶ وزیر اقتصاد ویتنام جنوبی بود و توسط همان حکومتی برگزیده شده بود که اکنون از شرکت در انتخابات جلوگیری میکرد... همان حکومتی که او را ده‌ها بار برای خدمات ارزنده‌اش مورد تشویق قرار داده بود.

همچنین در انتخابات، هیچ کاندیدائی که نماینده بودائیان شجاع ویتنام باشد، شرکت داده نشد.

و همین‌طور جنبش کارگری غیر کمونیستی از شرکت در انتخابات سنا محروم گردید - درحالی‌که همان وزیر سابق و دوست صمیمی «کانوکی» که یک میلیون دلار از شرکتهای آمریکائی فروشنده دارو بدولت ویتنام جنوبی، باج گرفته بود، درصدد یکی از لیستهای مهم انتخاباتی قرار داشت.

کاندیداهای نظامی، تمام وسائل ممکنه دولتی را برای پیشبرد مقاصد خودشان بکار انداخته بودند، حال آنکه قانون انتخابات حکم میکرد: «هر مأمور دولتی و نظامی که میخواهد خود را در انتخابات کاندید کند، باید برای طول مدت مبارزات انتخاباتی، از اداره مربوطه مرخصی بگیرد».

شب قبل از انتخابات ، دو روزنامه در سایگون توقیف شد و یکی از رؤسای سابق پلیس ، چون یکی از کاندیداهائی که «مورد علاقه» دستگاه نبود ، در مبارزات انتخاباتی کمک میکرد ، بازداشت گردید . در انتخابات سپتامبر ۹ / ۴ میلیون نفر آراء خود را در صندوقها ریختند .

این عدد ۸۲ درصد از رأی دهندگان ویتنام جنوبی (و سه پنجم از کسانی که بسن قانونی رسیده اند) را تشکیل میدهند این رقم با وجود اینکه ما نمیدانیم ، اخطار پلیس تاچه حد روی تعداد رأی دهندگان تأثیر گذاشته ، رقم قابل توجهی است (پلیس کارتهای انتخاباتی رأی دهندگان را مهر میزد و هر کس فاقد این مهر بود ، با اتهام وابستگی بویت کنکها ، بازداشت میشد) .

ولی آنچه بیش از هر چیز دیگر قابل تعمق میباشد ، نتیجه این انتخابات است . زیرا کاندیداهای دولتی ، با وجود استفاده از تمام وسائل ممکنه و نداشتن رقیب جدی فقط ۳۴ درصد از آراء سه پنجم ملت را بدست آوردند ، بدینترتیب نتیجه مستقیم این انتخابات حکومتی است که دوسوم رأی دهندگان آنرا نمیخواهند و از آن روی گردانند .

ژنرال «وان تیو» در یکی از نطق‌های انتخاباتی خود اعلام کرده بود که روی کار آمدن يك حکومت مقتدر، حداقل مستلزم بدست آوردن اکثریت آراء رأی‌دهندگان است... و امروز نیز دلیلی وجود ندارد که ما در صحت این گفتار تردید کنیم.

بطور کلی انتخابات سال ۱۹۶۷ منجر به پیروزی همان عده‌ای شد که مسئول سقوط ویتنام جنوبی، در سیزده سال اخیر هستند، این انتخابات اگرچه به دولت ویتنام جنوبی که فقط با اتکاء به سلاح‌های آمریکا تاکنون باقیمانده است، ذره‌ای رنگ واقعیت داد، ولی نتوانست نظر ملت ویتنام جنوبی را نسبت به آن تغییر دهد. البته ما در صورتیکه تمایلی داشته باشیم، میتوانیم خودمان را با نتیجه حاصله از این انتخابات فریب دهیم، ولی قدر مسلم اینست که ما يك فرصت مناسب را مانند دهها بار دیگر از دست دادیم و اقدامات سیاسی ما با شکست مواجه شد، و اینبار نیز مانند گذشته سعی شد که این فرصت از دست رفته و شکست بانروی نظامی بیشتری جبران گردد. همانقدر که این نتیجه برای ملت ویتنام جنوبی رنج - آور بوده و هست، بهمان اندازه نیز عواقب وخیمی برای

آمریکا داشته و دارد؛ فی‌المثل درحینى که ما نیرو به‌ویتنام می‌فرستادیم و دامنهٔ حملات هوایی خود را گسترش میدادیم، اهالی ویتنام جنوبی از شدت اقداماتشان، علیه ویت‌کنگها میکاستند و در نتیجه ما مجبور بودیم به حملات هوایی خود افزوده و نیروی بیشتری برای کمک به سربازان آمریکائی که در جبهه‌ها به‌نبرد مشغول بودند، به‌ویتنام اعزام کنیم.

در اولین ماههای سال ۱۹۶۷ تلفات نیروهای آمریکا، بیش از تعداد افرادی بود که در سراسر ویتنام جنوبی به‌خدمت احضار میشدند.

با در نظر گرفتن اینکه در ویتنام جنوبی جوانان را یکسال دیرتر از جوانان آمریکائی به‌خدمت احضار میکنند (در سن ۱۹ سالگی) دولت ویتنام جنوبی در ماه مارس اعلام نمود که در آینده باید جوانان در ۱۸ سالگی به‌خدمت سربازی بروند، ولی هنوز هم تاریخی برای اجرای این برنامه تعیین نشده است.

پرزیدنت کندی در سال ۱۹۶۳ گفت :

« این جنگ متعلق بویتنامیها است. این آنها هستند که باید در این جنگ پیروز شده و یا شکست بخورند . ما

میتوانیم بآنها کمک کنیم، بآنها اسلحه و تجهیزات بدهیم و مستشاران نظامی به کشورشان بفرستیم. ولی تنها خود ویتنامی‌ها باید بجنگند و پیروز شوند».

پرزیدنت «آیزنهاور» نیز وقتی در سال ۱۹۵۸ مجبور شد برای جلوگیری از هرج و مرج، سربازان آمریکائی را به لبنان بفرستد دست با اقدام مشابهی زد و بواحدهای آمریکائی دستور داد که فقط پایتخت لبنان و مهمترین فرودگاه آنرا اشغال کنند. او بعدها در اینباره نوشت :

« اگر ارتش لبنان با وجود این کمک ما نمیتوانست شورشیان را سرکوب کند بهتر بود که اصلا به آن کشور نیرو نمیفرستادیم ، چه در آن صورت از یک حکومت ضعیف که از حمایت ملتش برخوردار نمیبود پشتیبانی کرده بودیم . »

ما نمیتوانیم نظر ملت ویتنام جنوبی را تغییر دهیم و از آن بخواهیم که نسبت بآمریکا نظر موافق داشته باشد.

همچنین سربازان آمریکائی نمیتوانند ضمن مبارزه با کمونیستها ، جنگ دیگر را برای رفاه مردم دنبال کنند.

سربازان آمریکائی میتوانند همانطوریکه در گذشته این کار را بخوبی انجام داده‌اند ، مراکز درمانی ایجاد کنند،

مدرسه بسازند، چاه حفر کنند و بطریق دیگر به ملت ویتنام کمک نمایند.

با اینحال اگر دولت ویتنام جنوبی، خود دست به اقدامات وسیعی نزنند، این اقدامات آمریکا نیز فقط آنرا در نظر ملتش بیش از پیش ضعیف و ناتوان جلوه خواهد داد.

تنها تلاشهای سیاسی خود دولت واهالی ویتنام جنوبی در دهکده‌ها و سایگون، میتواند بمبارزه علیه ویت‌کنگ، وحدت و شدت بیشتری بخشد. نکته مهمتر اینکه يك اصلاحات اقتصادی اساسی و پایدار، فقط توسط خود ویتنامیها میتواند تحقق یابد.

بدون این اصلاحات تمام تلاشهای سیاسی و نظامی ما بی‌ثمر خواهد ماند. ولی چنین اصلاحاتی، تاکنون صورت نگرفته و با احتمال زیاد، در آینده نیز صورت نخواهد گرفت. سیزده سال از آغاز دخالت آمریکا در ویتنام میگذرد و بیش از دو سال است که ما بطور مستقیم رهبری جنگ را به عهده گرفته‌ایم، ولی با وجود این موفق نشده‌ایم که در جنگی دیگر، وفاداری ملت ویتنام را جلب کنیم. اکنون باید ما از خود سؤال کنیم که آیا تمام فداکاریهایمان فقط برای حفظ

منافع چند ژنرال فراموش شده و یک طبقه استثمارگر بوده است؟ برای حل مسئله ویتنام فقط سه راه در برابر ما وجود دارد: ادامه تلاش برای حصول پیروزی نظامی، ترتیب دادن مذاکرات صلح، و خارج کردن نیروهای خود از ویتنام.

امروزه دیگر برای ما امکان عقب نشینی از ویتنام وجود ندارد، زیرا دیگر دخالت ما در ویتنام بیک واقعیت بزرگ و غیر قابل انکار تبدیل شده است. سالهای جنگ روی دوستان و دشمنان ما تأثیر زیادی گذاشته - آنها هم بصورتی که برای ما ناشناس و غیر قابل سنجش است.

از آن گذشته سر نوشت دهها هزار نفر از ویتنامیها، از جمله آموزگاران، دکتورها و سربازان گارد ملی که در روستاها و در میان قبایل کوه نشین خدمت میکنند، بحمايت‌ها بستگی دارد

همچنین زندگی افراد بیشماری که از حکومت سایگون روی گردانند، ولی با این حال از پیوستن به ویت‌کنکها خودداری نموده و همچنان برای رفاه حال ملت ویتنام جنوبی، تلاش میکنند.

بسیاری از این اشخاص برای رهائی از چنگال کمونیسم

قبلاً از شمال بجنوب گریخته‌اند، ما حق نداریم اجازه بدهیم این انسان‌ها که رسوم کهن زندگی و بسیاری از منابع قدرت خود را در اثر وجود آمریکا از دست داده‌اند، بیکباره توسط يك اقلیت جابر شکست بخورند.

مهمتر از این، مسئله وظایف آمریکا در سراسر جهان و تأثیر يك عقب‌نشینی ناگهانی، بر موقعیت جهانی ما است. بدن تردید «تئوری دومینو» يك راه حل کلی سیاست جهانی است. در خود آسیا، چین بزرگترین سنگ دومینو است. با این حال پیروزی کمونیستها در سال ۱۹۵۰ به روی کار آمدن حکومت‌های کمونیستی در کشورهای مجاور آن منجر نشد (در صورتیکه چین کمونیست در جنگ کره مستقیماً دخالت داشت و از چریک‌های «ویت مین» نیز حمایت میکرد).

«برمه»، با وجود خودداری از پذیرفتن کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا، موفق شد دو انقلاب کمونیستی را بدون دخالت و یا مزاحمت چین کمونیست، در هم بکوبد. کوبا بعنوان یکی از سنگ‌های مهم «دومینو» علیرغم تمام تلاش‌های «فیدل کاسترو» نتوانست موجب روی کار آمدن قدرتهای

کمونیستی در کشورهای آمریکای لاتین گردد .
 از طرفی دیگر شکست کمونیسم در سال ۱۹۶۵ در
 اندونزی ، ظاهراً بهیچوجه موجبات تضعیف رژیم کمونیستی
 ویتنام شمالی را فراهم نیاورده است .

از آن گذشته نیروی ویتنام شمالی و «ویت کنگ»
 از تئوری کمونیسم سرچشمه نمیگیرد ، بلکه منبع اصلی
 قدرت آنها ، اعتقادشان نسبت به يك انقلاب ملی و ضعف
 بی‌همانند دولت ویتنام جنوبی است .

در هیچیک از کشورهای همسایه ویتنام ، چنین نسبتی
 از ضعف يك حکومت و نیرومندی انقلاب ، وجود نداشته
 است و ندارد . در غیر اینصورت بطور قطع از مدتها پیش،
 بعثت در گیر بودن ایالات متحده در ویتنام ، این کشورها
 به زیر یوغ کمونیسم کشیده شده بودند .

اگر « تئوری دومینو » يك تئوری قانع کننده نیست،
 ولی ندره‌ای حقیقت نیز در آن نهفته است : سیاست جهانی
 ملل ، از قدرت‌ها و خواستها تشکیل شده است که فکر و
 تحرك یکی از عوامل اصلی این دو بشمار میرود .

يك قدرت جهانی، اگر هم در منطقه‌ای در حاشیه هدفهایش

دچار يك شكست شود ، باز هم يك قدرت جهانی باقی میماند اتحاد جماهیر شوروی بدون توجه به شکستی که در ماجرای کوبا نصیبش گردید ، همچنان يك قدرت جهانی باقیمانده است. ولی نمیتوان انکار کرد که ماجرای کوبا ، تا حدود قابل توجهی از پرستیژ و نفوذ مسکو در غالب ممالک در حال توسعه جهان ، کاست . من دو سال بعد که به آمریکای لاتین مسافرت کردم متوجه شدم که این امر بخصوص در مورد کشورهای این منطقه صادق است .

بنظر من يك شكست و یا عقب نشینی عجولانه ، بهمین ترتیب موقعیت جهانی ما را نیز تضعیف میکند . البته قدرت مادر آنصورت بیکباره درهم نمیشکند و ناوگانهای کمونیستی نیز فرضاً در بندر «هونولولو» یا «سانفرانسیسکو» پدیدار نخواهند شد ، ولی مسلماً این شکست ، عواقب بدی - بخصوص در خود آسیای جنوب شرقی - ببار میآورد

.....

سرمایه گذاری یا عبارت دیگر آلودگی ما در ویتنام، چه از نظر افراد و وسائل مادی ، و چه از نظر وعده های رئیس جمهوری و رهبران سیاسی ما ، عظیم است . شاید ،

همانطوریکه بعضی‌ها مدعی هستند ، این سرمایه‌گذاری عظیم نسبت به ارزش استراتژیکی این منطقه و هدفهای مادر آن ، اشتباه باشد .

ولی ، در هر حال اگر ما بیکباره از سرمایه‌ای که در ویتنام جنوبی ریخته‌ایم دست کشیده و آن کشور را تخلیه کنیم ، پای خود را کنار بکشیم ، و عده‌هایمان را عملی نسازیم ، گفته‌هایمان را تکذیب کنیم و زندگی انسانهایی را که طالب آزادی واقعی هستند بهیچ انگاریم ، برای کشورهای دیگر این سؤال پیش می‌آید که ما در موقعیتهای مشابه بعزت خطر و ناراحتی ، کدامیک از سرمایه‌ها ، تعهدات و وظایف خود را نا دیده خواهیم گرفت .

البته ملت‌های دیگر همچنان از خود دفاع خواهند کرد و فقط بدانجهت که دیگر ما را يك حامی مطمئن نمیدانند ، به دشمنانشان تسلیم نخواهند شد . ولی روابطی که آنها با کشورهای دیگر برقرار میکنند ، ممکن است کاملاً مطابق میل و سلیقه ما نباشد .

ما نمیتوانیم این تأثیر حتمی را که در افکار و قضاوت ملت‌ها پدید خواهد آمد ، نادیده بگیریم - بخصوص در کشورهای

در حال رشدی که هر آن در معرض خطر يك انقلاب کمونیستی قرار دارند .

در غیر اینصورت، قدرتهای مخالف ما در این کشورها - مانند حزب کمونیست هندوستان - نیرومندتر میشوند و رابطه این کشورها با آمریکا تضعیف می گردد .

دو دلیل دیگری که بارها برای جنگ ویتنام ارائه میشود ، بنظر من بی ارزش است. یکی از دلائل میگوید که خروج نیروهای آمریکا از ویتنام جنوبی موجب گسترش مرزهای چین کمونیست میگردد.

حال آنکه در تمام طول تاریخ ، ویتنامیها همیشه با نفرت و ترس به چینیهانگریسته اند. ضمناً بطوریکه از ظواهر امر پیدا است ، ویتنام شمالی با وجود احتیاج مبرمی که به کمک های چین کمونیست دارد، همچنان استقلال سیاسی خود را حفظ کرده است.

در هر صورت بطوریکه می بینیم ، جنگ فقط و فقط ویتنام شمالی را بیشتر بچین کمونیست نزدیک میسازد .

از طرفی دیگر شوروی با احتمال قوی در برابر هر گونه گسترش مناطق تحت نفوذ چین، همانطور که در لائوس دیدیم،

ایستادگی خواهد کرد. نیز کره شمالی با وجود اینکه در جنگ کره صدها هزار سرباز چینی در خاک آن کشور کشته شدند، رسماً عدم وابستگی خود را بچین کمونیست اعلام کرده است. دلیل دوم بی‌شبهت به برهان اولی نیست و می‌گوید: ما بهیچوجه نباید اجازه دهیم کمونیستها از مدار ۱۷ درجه (خط تقسیم دو ویتنام)، مدار ۳۸ درجه (خط تقسیم دو کره) و حصارى که میان آلمان شرقی و غربی کشیده شده است، پارا فراتر گذارند. کسانی که عقاید سیاسی خود را روی این دلیل پایه‌گذاری کرده‌اند، این واقعیت را که امروزه دیگر جهان به دو قطب تقسیم نشده است، نادیده گرفته‌اند.

در حال کشورهای از قبیل اندونزی، غنا، یوگوسلاوی و الجزایر، در سالهای اخیر نه از این مرز - چنانچه اصولاً مرزی وجود داشته باشد - گذشته‌اند و نه بر روی آن نشسته‌اند. چه این مرز دیگر ساکن نیست و هر چه زمان بگذرد، تحرك بیشتری خواهد یافت.

ضمناً ویتنام را بهیچوجه نباید با «کره» مقایسه کرد، زیرا در «کره» يك سازمان چریکی بمعنای واقعی آن وجود نداشت، بلکه این فقط دولت بودند که نمیتوانستند در يك

کشور زندگی کنند .

از قوای آمریکا دعوت نشده بود که کره جنوبی را تصرف کند ، بلکه فقط از ما خواسته شده بود چنانچه حمله مسنقیمی از طرف کمونیستها آغاز شد ، به آن پاسخ گوئیم . گذشته از این ، « سینگمان ری » با وجود تمام اشتباهاتی که مرتکب شد ، در میان ملتش بعنوان یک رهبر مقتدر ، دارای مرتبه ای بلند و محبوبیت فراوان بود ، بطوریکه در ویتنام فقط میتوان او را با « هوشی مینه » مقایسه کرد .

اینها دلایلیست علیه عقب نشینی ما ، و اینکه نباید نیروهای خود را از ویتنام خارج کنیم . ولی این دلایل بهیچوجه علتی برای ادامه روش فعلی ما با عظمت کنونی و یا همین تا کنیک نیست ، و نیز بهیچ عنوان نباید از آن نتیجه گرفت که جستجوی ما جهت یافتن راهی (که اصلا وجود ندارد) برای پیروزی نظامی ، صحیح است .

ویرانیهای روزافزون ویتنام ، روز بروز ضربات شدیدتری بزیر بنای این جامعه وارد میسازد و تجدید بنای آن را دشوارتر و دورتر میکند .

حال آنکه یک صلح پایدار بستگی به نیرومندی ملتی

دارد که ما بجای میگذاریم .

همچنین جنگ ویتنام تمام تلاشهایی را که جهت بهبود روابط دو قدرت اتمی بزرگ جهان (ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی) انجام گرفته ، تحت الشعاع قرار داده و دشوارتر ساخته است .

با احتمال قوی ما بهمین جهت نخواهیم توانست در مورد سیستم دفاع ضد موشکی ، با آن کشور بتوافق برسیم . این امر موجب خواهد شد که ما میلیاردها دلار خرج کنیم و قدم بمرحله بسیار خطرناکی از مسابقه تسلیحاتی بگذاریم . جنگ ویتنام ، نزدیکترین دوستان آمریکا را در غرب ، با ما بیگانه کرده است .

هیچیک از این کشورها حاضر نیستند در ویتنام بما کمک کنند . . . و اکثر آنها همچنان ، به روابط بازرگانی خود با چین و ویتنام شمالی ادامه میدهند . حتی چندسازمان وابسته بکلیسای اروپا ، به ویتنام شمالی - و جنوبی - کمک می کنند .

این رفتاریست که در «کره» و یا جنگ دوم جهانی برای ما غیر قابل تصور بود .

من در اروپا از نزدیک دیدم ، انسانها و حکومت‌هایی که فعلاً طرفدار ایالات متحده هستند ، در تشویش و نگرانی عمیقی بسر میبرند و اساساً با سیاست ما مخالفند . آن‌ها معتقدند که ما با يك سیاست غیر رئالیستی و نادرست ، بطور خطرناکی خود را آلوده کرده‌ایم و راه افراط مییمائیم . منحرف شدن توجه آمریکا به ویتنام موجب گردیده که بغیر از اروپا ، در خاورمیانه ، آمریکای لاتین و آفریقا نیز بقدری از توانائی ما کاسته شود ، که نتوانیم در توسعه و امنیت هدفهای ملی بسیار مهمتر خود ، آنطور که باید مؤثر باشیم .

در حالیکه ما سالیانه سی میلیارد دلار در کشوری که اهمیت استراتژیکی آن بسیار ناچیز است خرج میکنیم ، هندوستان که واقعا یکی از مهمترین مناطق جهان است ، در اثر کمبود پول برای توسعه صنعتی و کشاورزی دچار قحطی و اغتشاشات داخلی میگردد .

همینطور این جنگ و سائلی را میبلعد که ما میتوانستیم برای ریشه کن ساختن فقر در ایالات متحده ، جهت بهبود معلومات فرزندانمان و برای بالا بردن سطح زندگی

عمومی از آن استفاده کنیم. و شاید هم برای محفوظ داشتن ملتمان در برابر زور و اغتشاشات داخلی.

ولی آنچه درك آن سخت تر میباشد اینست که جنگ ویتنام آمریکائیهارا به دودسته تقسیم کرده و میان برخی از آنها و حکومت، فاصله عمیقی ایجاد نموده است. اینها اثراتی است که ما احتمالاً تا سالیان دراز آنرا احساس خواهیم کرد. با وجود اینکه سعی میکنند جنگ ویتنام را بعنوان دلیل لازمی برای مصمم بودن و توانائی ما در انجام وظایفی که بعهده داریم جلوه دهند، به احتمال بسیار قوی این جنگ اثر معکوس دارد. چه مدام بعیدتر بنظر میرسد که ما بتوانیم وظایف جدیدی بعهده بگیریم و یا وظایفی که ما داریم مانند گذشته بارغبت و اشتیاق انجام دهیم.

در روزهای قبل از جنگ اعراب و اسرائیل به خوبی معلوم بود که آمادگی ما در ویتنام بمقدار قابل توجهی کمک-های ثابت و همه ساله ما را به اسرائیل کاهش داده است.

درکنگره، همه نمایندگان تأکید کردند که ایالات متحده دیگر هرگز نباید خود را در بحرانی مانند ویتنام، آلوده کند . . .

طبق استنباط بعضی اشخاص، ما می‌خواهیم در ویتنام ثابت کنیم که جنگهای چریکی داخلی نمی‌تواند موفقیتی بدست آورد. ولی هرچقدر این جنگ بیشتر طول بکشد، ما بیشتر ثابت خواهیم کرد که ایالات متحده در آینده، در جنبش‌های آزادیخواهانه ملی کشورهای دیگر، دخالت نخواهد کرد.

بطور یقین این نمایش که بزرگترین و مقتدرترین ملت جهان چگونه توسط یکی از کوچکترین و ضعیفترین ملل بچنین دردمرزی دچار شده است، آنهایی را که بجنگ چریکی و مؤثر بودن تاکتیک تجهیز کمونیستها اعتقاد دارند، در اعتقادشان راسخ‌تر خواهد کرد.

پی بردن باین حقایق، برخی را بر آن داشته بود که خواستار خامه سریعتر جنگ یا فشار نظامی بیشتر، یا بعبارت دیگر تلاش برای يك پیروزی نظامی کامل، بشوند. ولی این يك تصور اشتباه است.

شرط يك چنین پیروزی نظامی؛ آنست که ما قوای دشمن و اراده نبرد را در او نابود کنیم، آنست که واحدهای ویتنام شمالی مجبور شوند به پشت مرزها عقب نشینی کنند،

آنست که قسمت بزرگی از ویتنام منهدم شود، و بالاخره آنست که ما تا وقتی وجودمان برای جلوگیری از تجدید تجاوز ویتنام شمالی و عملیات چریکی لازم باشد، ویتنام جنوبی را تحت اشغال خود نگاهداریم.

بیست سال تمام، اول فرانسویها و بعد آمریکاییها پیروزی خود را در ویتنام پیش بینی کردند. در سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲، همچنین ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ برای ما تعریف کردند که «ورق بر میگردد» و «روشنائی در انتهای تونل پدیدار میشود». و دیگر اینکه «دشمن خسته میشود» و «ما بزودی میتوانیم سر بازانمان را به وطن بازگردانیم».

یکبار در سال ۱۹۶۲، خود من در یک چنین پیش-بینی شرکت داشتم. ولی ما بیست سال تمام اشتباه کرده ایم. در تاریخ جنگها، نمونه دیگری برای یک چنین اشتباه لاینقطع و طویل المدتی وجود ندارد.

اکنون وقت آن رسیده است که از این اشتباه محرز دست بکشیم و در چشمان حقیقت بنگریم. اکنون وقت درک کردن آنست که ما هرگز نمیتوانیم در ویتنام یک پیروزی نظامی کامل کسب کنیم.

با وجود شجاعت و فداکاری سربازان آمریکائی در جنگ ویتنام روز بروز بر تعداد افراد دشمن افزوده شده است. در اثر افزایش کمکهای شوروی و چین، نیروهای کمونیست اکنون صاحب يك سری سلاحهای بسیارمدرن و مؤثر هستند. آنها اکنون دیگر فقط با مسلسلهای دستی نمیجنگند، بلکه موشک و خمپاره اندازه‌های بیشماری با برد زیاد نیز در اختیار دارند که با آن پایگاههای هوائی ما را مورد حمله قرار میدهند.

شاید امنیت روستاها اکنون بیش از هر زمان دیگر به وجود واحدهای آمریکائی بستگی داشته باشد. ارتش ویتنام جنوبی مدام قسمت کوچکتري از وظایف را انجام میدهد و بدین ترتیب ایالات متحده را مجبور میسازد دست بفعالیت بیشتری بزند. اگر چه در واقع قدرت ما مرزی ندارد، ولی باید قوائی که بکار میبریم با هدفهایمان متناسب باشد. از وضع کنونی ویتنام بخوبی میتوان دریافت که يك پیروزی تنها با گسترش جنگ میتواند بدست آید - گسترشی بسیار بالاتر از تلاشهای سخت امروزی ما.

دنبال کردن يك پیروزی، مستلزم اینست که ما مرتباً

واحدهای آمریکائی بیشتری را وارد صحنه نبرد کنیم - شاید يك میلیون سرباز و شاید هم بیشتر - ما میباید در آن صورت افراد ذخیره را بخدمت احضار کرده و دست به اقداماتی میزدیم که بی شباهت به يك بسیج عمومی نمیبود. با این کار، خطر بیشتر میشد که جنگ به چین و حتی شوروی نیز سرایت کند .

نتیجه آن میشد - و حتی اکنون نیز این صحبت بمیان آمده - که بعضی اشخاص کوتاه بین خواستار بکار بردن سلاح-های هسته‌ای بشوند . . . و تمام این کارها برای رسیدن بهدنی ، که در بهترین صورت نا مشخص ، و در صورت بدبیاری رسیدن بآن غیر ممکن است .

نیز اینها همان دلایلی بود که «ژنرال مک آرتور» را در سال ۱۹۶۲ بر آن داشت که بما نصیحت کند، بهج وجه پا را از فرستادن مستشاران آمریکائی بویتنام فراتر نگذاریم و خود را در يك جنگ آسیائی آلوده نکنیم .

در اثر بی صبری و سرخوردگی این استنباط بوجود آمد که يك دخالت محدود قدرت بزرگ ما ، و قبل از هر چیز نیروی مخرب نیروی هوائی ما ، میتواند سرعت

به جنگ خاتمه دهد .

ولی بمرور زمان حتی اعتقاد خود خلبانان نیز نسبت به بمب افکنهایشان متزلزل شده است ، که این خود سعادت بزرگیست برای بشریت .

از آن گذشته ویتنام شمالی يك کشور کشاورزی است که با حملات هوائی نمیتوان بطور جدی به آن لطمه ای وارد ساخت .

انهدام هانوی برای حریفی که حتی بدون در دست داشتن يك شهر مهم در ویتنام شمالی و جنوبی ، توانست بر فرانسویها پیروز شود ، چندان اهمیتی نخواهد داشت .

« هوشی مینه » بدون در دست داشتن « هانوی » یا « هایفونگ » بر ویتنام شمالی حکومت کرده و جنگیده است و احتمالاً يك بار دیگر هم میتواند این کار را بکند .

وقتی حملات هوائی نتواند توانائی جنگی ویتنام شمالی را درهم بکوبد ، آیا میتواند اراده مبارزه آنرا نابود کند؟ آیا بمب های ما میتواند رهبران و ملت ویتنام شمالی را وادار کند که شرایط ما را بپذیرند ؟

حملات هوائی در جنگ دوم جهانی نه چنین تأثیری

بر روی انگلستان داشت و نه بر روی آلمان «موسولینی» نیز توانست «هایل سلاسی» امپراطور اتیوپی را وادار بتسلیم کند و ژاپنی‌ها نیز موفق شدند بدین ترتیب «چیانگ کای چک» (رهبر چین ملی) را، بمذاکره مجبور نمایند.

از طرفی دیگر فرو ریختن بمبهای آتشنا بر روی «توکیو» و بکار بردن بمب اتمی یکی از عوامل اصلی تسلیم ژاپن بود. البته هیچ کدام از این مثالها دارای وجه تشابهی با جنگ ویتنام نیست.

حکومتها، ملتها و موقعیت استراتژیکی در هر مورد کاملا متفاوت است.

این امر راکه آیا بمباران میتواند کشوری را بزانو در آورد یا نه، بهیچوجه نمیتوان با قاطعیت مشخص کرد، ولی يك چیز را ما می‌توانیم با اطمینان کامل بگوئیم و آن اینکه این اشتباه بزرگ و خطرناک است اگر فرض کنیم که گسترش بمباران ویتنام شمالی، می‌تواند منجر به پسیدا شدن راه حلی برای جنگ ویتنام گردد.

این فقط ما نیستیم که میتوانیم برفشارجنگ بیفزائیم، بلکه حریف ما نیز این توانائی را دارد.

ویتنام شمالی با کمک شوروی و سایر کشورهای کمونیستی، در آن جایی باین فشار پاسخ میدهد که از همه جا قویتر است: در سرزمین ویتنام جنوبی.

وقتی ما در فوریه ۱۹۶۵ بمباران ویتنام شمالی را آغاز کردیم، طبق اظهارات منابع مطمئن، فقط یک هنگ از سربازان ارتش ویتنام شمالی در ویتنام جنوبی می‌جنگیدند و تعداد تلفات ما از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد.

ولی وقتی ما نیروی زمینی بیشتری بویتنام فرستادیم (در پایان سال ۱۹۶۶ تعداد سربازان ما در ویتنام از سیصد هزار نفر تجاوز کرد)، ارتش ویتنام شمالی نیز متقابلاً بر تعداد نفراتش در ویتنام جنوبی افزود و ویت‌کنگها به لشکرگیری پرداختند، بطوریکه در نتیجه، در پایان سال ۱۹۶۶ بیش از شش هزار سرباز آمریکائی جان خود را در جبهه‌های جنگ از دست داده بودند.

در سال ۱۹۶۷ ما بر شدت جنگ، چه از راه زمین و چه از راه هوا افزودیم.

نتیجه فقط این شد که حریف ما یکسری سلاحهای بسیار مدرن، که تا کنون بقوای ما تلفات فاحشی وارد

ساخته است ، مورد استفاده قرار داد .

بطوریکه از ظواهر امر پیداست ، شوروی خود را موظف میدانده که تا وقتی جنگ ادامه داشته باشد ، همچنان به کمکهای خود به ویتنام شمالی ادامه دهد . مسکو و پکن ، هیچیک نمیتوانند در برابر شکست یا انهدام ویتنام شمالی بی تفاوت بمانند . . . همانطوریکه حکومت ما معتقد است که نباید بگذارد ویتنام جنوبی سقوط کند .

گذشته از این ، شوروی قادر است بعلت پائین بودن هزینه کمکهای خود به ویتنام شمالی ، سالیان دراز به این کمک ادامه دهد . مسکو در سال ۱۹۶۸ احتمالاً در حدود یک میلیارد دلار صرف کمک به ویتنام شمالی خواهد کرد و متحمل تلفات نیز نمیشود ، حال آنکه ایالات متحده در سال ۱۹۶۸ بیش از بی میلیارد دلار (معادل ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۲۲۵۰ ریال) در ویتنام جنوبی خرج میکند و ضمناً هزاران نفر از سربازان ما نیز در این راه کشته میشوند .

ما میتوانیم قوای بیشتری به ویتنام جنوبی بفرستیم ، و در مقابل ویتنام شمالیها نیز میتوانند قسمت دیگری از ارتش منظم خود را که در حال حاضر فقط قریب یک پنجم

آن در ویتنام جنوبی به نبرد مشغول است ، برای مقابله با قوای ما تجهیز کنند .

ما میتوانیم ویتنام شمالی را اشغال کنیم . و باینکار مطمئن شویم که باید با ربع میلیون سرباز دیگر نیز مبارزه کنیم : ما می توانیم - همانطوریکه ژنرالها معتقدند که هم اکنون این کار را باید بکنیم - يك جنگ استقامت در جنوب شرقی آسیا آغاز کنیم . ولی حریف ما برای اینکار از نظر استراتژیکی هفتصد میلیون چینی پشتوانه دارد .

درحقیقت ، همانطورکه ما ازدوسال پیش میدانیم، فقط يك راه حل قانع کننده برای حل مسئله ویتنام وجود دارد ، و آن مذاکرات صلح است و بس !

فقط مذاکره بما اجازه می دهدکه بدون يك عقب - نشینی عجولانه بجنک ویتنام خاتمه بدهیم ، از ویرانی و ضعف روز افزون ویتنام جنوبی جلوگیری کنیم و به از بین رفتن انرژی ووسائل مادی خود پایان بخشیم ، بدون اینکه به موقعیتمان در آسیا و جهان لطمه بزرگی وارد آید . از آن گذشته پایان دادن به جنک ویتنام از طریق مذاکرات شرافتمندانه ، آرزوی اکثر آمریکائیهها بوده و راهی است

برای اینکه ماملتمان را باردیگر متحد سازیم .
 در تمام طول سال ۱۹۶۶ موقعیتهای مناسبی برای این قبیل مذاکرات وجود داشت . این موقعیت بخصوص در زمستان ۱۹۶۶/۶۷ بسیار مناسب بود . در آن زمان ایالات متحده در حالیکه اشتبهاً گمان میکرد در جنگ پیروز خواهد شد ، این موقعیت را از دست داد و ما بدینترتیب به احتمال قوی با آخرین شانس خوب خود ، برای اینکه با شرایطی قابل قبول پشت میز مذاکره بنشینیم ، پشت پا زدیم .

ماههای بعدی جنگ ، برای قوای ما ویتنام شمالی ، تلفاتی بیشتر از تمام سالهای قبل از ۱۹۶۷ ببار آورد . معذباً با وجود کشت و کشتار و ویرانی عظیم ویتنام ما باید مذاکره کنیم ؛ به این امید که شاید راه حلی شرافتمندانه جهت برقراری صلح در ویتنام ، پیدا شود .

ولی ما باید کاملاً آگاه باشیم ، که وقایع اتفاق افتاده در این بین ، دورنمای آغاز مذاکرات صلح را بسیار دشوارتر ساخته است . بهمین جهت ضروریست که یکباردیگر وقایع زمستان ۱۹۶۶/۶۷ را مرور کنیم . در آن زمان من برنامه‌ای برای مذاکرات صلح طرح کردم ، که خود آنرا رئالیستی

و قابل اجرا می دانستم . ولی در آغاز ما باید بدانیم که مذاکره چیست ؟ خاتمه دادن به جنگ از طریق مذاکره ، برای هر دو طرف کمتر از يك پیروزی ارزش دارد . هر دو طرف باید حداقل با يك شرط اصلی ، يك حداقل درخواست ، یا عبارت دیگر نقطه اتکائی که از دست نمیدهند ، وارد مذاکره شوند برای آمریکا شرط اساسی باید این باشد که ما نمیتوانیم بگذاریم در ویتنام جنوبی يك اقلیت با زور ، حکومت را بدست بگیرد و برای حریف ما اینکه : راه حلی را قبول نمیکند که به اساس آن يك حکومت با روش خصمانه ، که هدف آن نابودی کامل عوامل کمونیستی از نظر فیزیکی است ، از هر گونه همکاری اقتصادی با ویتنام شمالی خودداری میکند و در عین حال همچنان بنیروی نظامی آمریکا وابستگی دارد ، در ویتنام جنوبی باقی بماند .

این حداقل در خواستها فقط میتواند به زور اسلحه شکسته شود ، یعنی فقط با شکست دادن قوای حریف در جبهه . برای هر دو طرف صرف نظر از این شرایط در واقع بمنزله تسلیم شدن است . اگر ما نخواهیم این حداقل شرایط حریفمان را بپذیریم باید بطور کامل بر آن پیروز شویم .

از همان اولین باری که در سال ۱۹۶۵ صحبت از مذاکرات صلح بمیان آمد، ویتنام شمالی و جبهه آزادی-بخش ویتنام شرایط خود را تعیین کردند. ولی شرایط چهارگانه هانوی توسط ایالات متحده غیر قابل قبول تلقی گردید و رد شد.

طبق توجیه‌ها و شنگتن، هانوی خواستار خروج نیرو-های آمریکا از ویتنام جنوبی و برسمیت شناختن جبهه آزادی بخش بعنوان «تنها نمایندگان واقعی ملت ویتنام» بود، آنهم قبل از آغاز مذاکرات صلح. ولی در ژانویه ۱۹۶۷ «فام وان دونگ» نخست وزیر ویتنام شمالی، در مصاحبه‌ای برای «هاریسون زالیسبوری» خبرنگار «نیو یورک تایمز» که به هانوی رفته بود، تشریح کرد که چهار اصل پیشنهادی ویتنام شمالی زمینه اصلی مذاکرات صلح است و نه شرایطی که باید قبل از آغاز مذاکرات، پذیرفته شود.

موقعیت هانوی ظاهراً عوض شده بود، حداقل شرایط به موضوع مذاکره تبدیل گردیده بود. بعد «اوتانت» دبیر کل سازمان ملل متحد، گزارش داد که طبق گفتگوهای محرمانه او با هانوی، متوقف کردن بمباران ویتنام شمالی، تنها شرط

آغاز مذاکرات صالح است.

سخنگویان دولت آمریکا در طول ماه ژانویه مرتباً اعلام می‌کردند که آمریکا فقط منتظر يك «اشاره» است. منظور از «اشاره» این بود که هانوی اطمینان دهد که واقعاً بمحض قطع بمباران، میتوان مذاکرات صلح را آغاز کرد. سپس در روز ۲۸ ژانویه وزیر امور خارجه ویتنام شمالی «نگوین دوی ترین» در مصاحبه‌ای با «ویلفرڈ بارکت» روزنامه نگار کمونیست استرالیائی (از او کراً با عنوان يك سخنگوی غیر رسمی برای نظریات رسمی هانوی استفاده شده است)، اظهار داشت: «اگر ایالات متحده واقعاً خواستار مذاکره است، باید حملات هوائی و کلیه اقدامات جنگی دیگر خود را علیه ویتنام شمالی، بدون قید و شرط متوقف سازد».

وزیر امور خارجه ویتنام شمالی، در این مصاحبه افزود: «چنانچه بمباران ویتنام شمالی بطور کامل قطع شود، زمینه مساعدی برای مذاکرات صلح ایجاد خواهد شد». «نگوین دوی ترین» گفت: «پرزیدنت جانسون گفته بود که فقط در انتظار يك اشاره است. اینهم يك اشاره!»

در این مصاحبه بوضوح روشن شده بود که هانوی از

چهار اصل خود بعنوان شرایط مقدماتی مذاکرات صلح ، صرف نظر کرده است ... این تغییر پراهمیتی بود در موقعیت و سیاست ویتنام شمالی .

بعد « کاسیگین » نخست وزیر شوروی در سفر خود به لندن (اوایل سال ۱۹۶۷) سعی کرد برای برقراری صلح در ویتنام میانجیگری کند . او بطور رسمی اعلام کرد که اولین قدم در راه صلح «قطع بمباران ویتنام شمالی و متوقف ساختن کلیه عملیات تجاوزکارانه، علیه آن کشور است».

او در يك مصاحبه مطبوعاتی به نکته ای اشاره نمود که شایان توجه است؛ کاسیگین گفت: «منظور من توضیح وزیر امور خارجه ویتنام شمالی در مصاحبه با يك روزنامه نگار استرالیائی است. او پیشنهادی کرده که بطور کلی منظور از آن این است: ایالات متحده باید بدون قید و شرط بمباران ویتنام شمالی را متوقف سازد، و بعد امکان دارد که راهی برای آغاز مذاکرات صلح پیدا شود».

کاسیگین افزود: «ما بطور کامل از این پیشنهاد وزیر امور خارجه ویتنام شمالی حمایت میکنیم و معتقدیم که ایالات متحده بهتر است این پیشنهاد بسیار ساده و مناسب را بپذیرد.»

این سخنان را مردی بیان داشته بود، که در جهان کمونیست از محبوبیتی فوق العاده برخوردار است، مردی که کشور او در تلاشهای جنگی هائوی سهیم است و بعبارت دیگر سلاحهایی را به ویتنام شمالی میدهد که علیه نیروهای ما در ویتنام بکار می‌رود.

در این توضیح خواسته نشده بود که ما قوای خود را از ویتنام خارج کنیم، از عملیات جنگی خود در زمین بکاهیم، و یا حتی حملات هوایی خود را در ویتنام جنوبی متوقف سازیم از ما تضمینی خواسته نشده بود که هرگز درآینده هواپیماهای خود را مورد استفاده قرار ندهیم. نیز صحبت از این نبود که ما قبل از آغاز مذاکرات صلح شرایطی را از قبیل چهار اصل هائوی بپذیریم. بلکه فقط بطور ساده با ما در میان گذاشته شده بود که برای ممکن ساختن مذاکرات صلح، باید بمباران ویتنام شمالی را متوقف کنیم.

البته در سال ۱۹۶۶ آمریکا یکبار بمدت ۳۷ روز بمباران ویتنام شمالی را متوقف ساخته بود، بدون اینکه قبلاً خواستار اشاره و یا توضیحی بشود. آن زمان این حریف ما بود که بطور رسمی، شرایطی برای مذاکرات تعیین کرد: قبول

چهار اصل پیشنهادی و یا حداقل خروج نیروهای آمریکا از ویتنام جنوبی .

در مقابل در سال ۱۹۶۷ «کاسیکین» نخست وزیر و «پادگورنی» صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی ، وقبل از همه خود حکومت ویتنام شمالی تشریح کردند که مذاکرات صلح میتواند با شرایطی آغاز گردد، که ما بدون تردید در سال ۱۹۶۶ آنرا میپذیرفتیم . چرا ما اینکار را نکردیم ؟

پاسخ این سؤال آنست که در زمستان ۱۹۶۶/۶۷ موقعیت ما عوض شده بود. پرزیدنت جانسون در فوریه ۱۹۶۷ در نامه خود به «هوشی مین» نوشت که او آماده است، بمحض اینکه مطمئن گردید از طرف ویتنام شمالی ارسال اسلحه از راه زمین و دریابه جنوب قطع شد، است ، بمباران ویتنام شمالی واعزام قوای جدید به ویتنام جنوبی را متوقف سازد.

در سال ۱۹۶۶ ما بمباران ویتنام شمالی را بدون چنین شرطی قطع کرده بودیم. این خیلی واضح بود که ارتش ویتنام شمالی در جنوب (در آن زمان در حدود پنجاه هزار نفر) بدون کمک مستقیم آنکشور، در برابر چهارصد هزار سرباز آمریکائی، از لحاظ نظامی در وضع بسیار بدی قرار میگرفت.

بدینترتیب درخواست ما در سال ۱۹۶۷، در واقع بمعنای این بود که ویتنام شمالی قوای خود را از ویتنام جنوبی فراخواند و ویت‌کنگها را تنها بگذارد. زمانی که نامه جانسون به «هوشی مینه»، فرستاده شد، محافل درجه اول سیاسی ما، بخوبی از این موضوع مطلع بودند.

در زمستان ۱۹۶۶/۶۷ رهبران ایالات متحده گمان میکردند که ما در آستانه یک پیروزی نظامی قرار گرفته‌ایم و موقعیت تا حدود زیادی مستحکمتر از سال قبل است. بهمین جهت آنها معتقد بودند که می‌توانند این موقعیت را باز هم مستحکمتر سازند.

ما باید برای قضاوت بیطرفانه و صحیح درباره چگونگی حل یک بحران از طریق مذاکره اول هدف‌های هر دو طرف را بطور واضح تشریح کنیم. وقتی ما می‌گوئیم کمونیست‌ها شرط خاصی برای مذاکره قائل میشوند (مثلاً قطع بمباران) این بدان معنی نیست که ما طرفدار وحامی آنها هستیم، بلکه ما فقط یک واقعیت را بررسی میکنیم.

و وقتی آمریکا می‌گوید که بمباران ویتنام شمالی قطع نخواهد شد «مگر اینکه ما مطمئن شویم ارسال تجهیزات و

نفرات بویتنام جنوبی پایان یافته است، فقط روشن می شود که هم بمباران ویتنام شمالی و هم تجهیز کمونیست های ویتنام جنوبی توسط آن کشور، ادامه خواهد یافت و اینکه بدین ترتیب مذاکرات صلح آغاز نمی شود و جنگ همچنان ادامه میابد .

و همین نیز نتیجه رفتار ما در زمستان ۱۹۶۶-۶۷ بود .
در آن زمان مدام گفته می شد که ما فقط منتظر يك «گام کوچک» بعنوان اقدام متقابل هستیم تا بمباران ویتنام شمالی را قطع کنیم». اگر تمام کارها واقعاً فقط بهمین يك گام کوچک بستگی داشت، چرا باید آن گام کوچک در چنین مسئله مهمی، نقش اصلی را ایفا کند؟

در حقیقت بطوری که بعدها معلوم شد درخواست های ما بسیار بالاتر از اینها بود، درخواست هایی که در نامه «دوم فوریه» عنوان شده بود، با موفقیت نظامی واقعی ما در ویتنام بهیچوجه تناسبی نداشت، و بهمین جهت هم این پیشنهاد ها نمیتوانست موفقیت آمیز باشد.

نامه پرزیدنت جانسون درباره بمباران ویتنام شمالی، در مسکو درست در همان زمانی به نماینده آن کشور داده شد،

که «کاسیکین» در لندن با «ویلسون» نخست‌وزیر [سابق] انگلستان درباره همین موضوع گفتگو میکرد.

نامه در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۶۷ در مسکو به‌نماینده ویتنام شمالی داده شد، ولی تازه روز دهم فوریه به هانوی رسید در روز ۱۳ فوریه قبل از اینکه عکس‌العملی از طرف ویتنام شمالی دیده شود، بمباران آن کشور از سر گرفته شد.

نامه «هوشی مینه» که در ۱۵ فوریه به واشنگتن رسید، لحنی تند و شکوه‌آمیز داشت. ولی با اینحال او دوباره به این موضوع اشاره کرده بود که در صورت قطع مجدد بمباران، امکان آغاز مذاکرات صلح وجود دارد.

من در طول مدت قطع بمباران ویتنام شمالی در فوریه، هیچ‌گونه اظهار نظری در این مورد نکردم. اطلاعات کسب شده نشان میداد که امکان آغاز مذاکرات صلح وجود دارد و من گمان میکردم که یک توضیح عمومی، فقط مانع هرگونه پیشرفتی در این زمینه میگردد.

ولی وقتی معلوم شد که تمام تلاش‌ها بجائی نرسیده‌است، من تصمیم گرفتم حرف بزنم، چه پس از اینکه کوشش برای نشستن در پشت میز مذاکره باشکست مواجه گردید، جنگ

ویتنام وارد مرحله شدیدتری شد.

من در سنا، طی نطنی خواستار قطع بمباران ویتنام شمالی شدم .

من درخواست کردم که: «ما صحت سخنان «کاسیگین» نخست وزیر شوروی را در مورد اینکه در صورت قطع مجدد بمباران ویتنام شمالی مذاکرات صلح آغاز خواهد شد ، بررسی کنیم» .

من همچنین گفتم: «ما باید توضیح بدهیم که در همان هفته آماده آغاز مذاکرات صلح هستیم و روشن کنیم که این مذاکرات، در صورت عدم توافق در مورد اینکه دو طرف ، جنگ را در ویتنام جنوبی گسترش ندهند ، نباید از مدت معینی تجاوز کنند، و بهتر است از يك هيئت بين المللی درخواست شود که مرزها و بنادر ویتنام را زیر نظر بگیرد و هرگونه تجهیز و افزایش قوا را کنترل کند. ما باید با مسئولیت سازمان ملل متحد و در حالیکه يك موجودیت بین المللی رفته رفته جانشین قوای آمریکا میگردد، يك راه حل نهائی برای مسئله ویتنام پیدا کنیم که به تمام قدرتهای مهم سیاسی ویتنام جنوبی اجازه دهد تا در سر نوشت کشور خود سهیم باشند» .

من هنوز هم معتقدم که این برنامه همان موقع می توانست به آغاز مذاکرات صلح و احیاناً پیدا شدن راه حلی برای مسئله ویتنام منجر گردد. حال آنکه اجرای این برنامه برای ما ریسک کوچکی بیش نبود، زیرا سیاست ما خواستار انهدام ویتنام شمالی و یاسرنگون شدن حکومت آن نبوده و نیست. ما در سال ۱۹۶۵ - ضمن هدفهای دیگر - برای کاستن از سیل نفرات و تجهیزاتی که جهت تقویت نیروهای کمونیست ویتنام جنوبی از شمال به آن کشور سرازیر بود، بمباران ویتنام شمالی را آغاز کردیم. ولی در آغاز سال ۱۹۶۷ «مک نامارا»، وزیر دفاع (سابق) آمریکا، طی نطقی درکنگره اعلام کرد که او گمان نمیکند بمباران ویتنام شمالی تا کنون از ورود تجهیزات و نفرات به ویتنام جنوبی، بمقدار قابل توجهی کاسته باشد... و یا تشدید بمباران درآینده، این کار را بکند. لیکن به نظر من قطع بمباران فقط بعنوان یک وسیله یا بعبارت دیگر، فقط بعنوان قسمتی از یک برنامه تنظیم شده برای مذاکرات صلح بود. پس از قطع بمباران میباید از هیئت های بین المللی که تحت نظر سازمان ملل متحد هستند، و شاید هم یک کمیسیون نظارت بین المللی بزرگ درخواست

میشد، جهانیان رادر جریان اعزام نیرو و تجهیزات احتمالی هریک از طرفین جنگ، به ویتنام جنوبی، قرار دهد .

قدم بعدی ما باید این میبود که باحریف در این مورد توافق کنیم که درحین مذاکرات صلح هیچیک از طرفین، ارسال نیرو و تجهیزات خودرا افزایش ندهند . البته این دور از واقع بینی است که از ویتنام شمالی انتظار داشته باشیم ، از رسانیدن آنوقه ومهمات به نیروهای خودو ویتکنگها در جنوب خودداری کند، زیرا برای ما نیز غیرقابل قبول است که از رسانیدن آنوقه ومهمات به قوای خود در ویتنام جنوبی، دست بکشیم .

ولی بهمین اندازه این گمان دور از واقع بینی است که مذاکرات صلح میتواند درحینی که تلفات افزایش مییابد وجنگ گسترش پیدا میکند، ثمربخش ویا صمیمانه باشد. البته مبارزات میتواند درحین مذاکرات ادامه پیدا کند، ولی هر دو طرف باید از گسترش جنگ ویا افزایش قوای نظامی خود صرفنظر کنند .

اما در پشت میز مذاکره ، مشکل ما باز هم تاحدودی مشکلتتر میگردد .

مذاکرات ، هدف راهی که ما درپیش داریم نیست ، بلکه پلی است برای آینده ویتنام جنوبی. این آینده بایدحق تعیین سرنوشت ویتنام جنوبی را توسط خود آن ملت، تأمین کند .

اینکه چگونه میتوان باین مقصود رسید ، همیشه مشکل اصلی درراه برقراری صلح ویتنام بوده است. مذاکرات باید برنامه‌ای برای خاتمه جنگ بوجود آورد ، طرحی جهت يك آتش بس ارائه دهد، و بالاخره راهی برای خروج نیروهای خارجی بصورت تدریجی از ویتنام ، مشخص کند. نیز باید درباره اقدامات سیاسی که در حین خاتمه تدریجی جنگ امنیت همه گروهها را تضمین نماید، مذاکره شود .

دشوارتر از این موضوع ، پایان دادن بهرج و مرج در صحنه سیاسی ویتنام جنوبی است. این مسئله برای آغاز هرگونه مذاکرات صلح جدی، بسیار پراهمیت است.

«جبهه آزادبخش ویتنام» برای بدست آوردن موقعیتی در جنوب، تلاش میکند.

ما بر ویت‌کنگها پیروز نشده‌ایم. آنها هم بر ما پیروز نشده‌اند و نمیتوانند پیروز شوند. بهمین جهت باید هر راه حل منطقی وضعی را بوجود آورد که تعیین سرنوشت ملت ویتنام جنوبی را توسط خود آن تضمین کند.

کلیه اهالی ویتنام جنوبی، اعم از کمونیست و غیر - کمونیست، بودائی و مسیحی، باید در وضعی قرار بگیرند که بتوانند در یک انتخابات سیاسی صلح‌آمیز، رهبران شان را انتخاب کنند و با خود برای کسب مقامهای سیاسی تلاش نمایند. همه باید این فرصت را داشته باشند که در قدرت و مسئولیت کشورشان سهیم شوند، و این کار بهتر از همه با انتخابات آزاد میسر است.

آنها باید سرنوشت و نوع حکومتشان را خودشان تعیین کنند و مسئله تلفیق دو ویتنام را خودشان حل کنند.

اولین گام در این راه اینست که دولت ویتنام جنوبی و قدرتهای سیاسی دیگر که در آن نماینده‌ای ندارند، خودشان مذاکره را با جبهه آزادیبخش آغاز کنند. هم‌چنین باید ایالات متحده نیز بعنوان یک قدرت مهم شرکت‌کننده در جنگ آماده باشد که مستقیماً با تمام گروههای ذینفع، اعم از شمال

و جنوب ، نظامی و غیر نظامی ، کمونیست و غیر کمونیست ، گفتگو کند. خصوصاً ما باید نه فقط با حکومت ویتنام شمالی، بلکه با جبههٔ آزادیبخش هم وارد مذاکره شویم. البته در مورد سازمان سیاسی «ویت کنگ» کارشناسان ما تا حدودی با یکدیگر اختلاف نظر دارند. کارشناس ویتنام جنوبی «دوگلاس پیک» ، معتقد است که این سازمان بطور کامل دست نشاندۀ ویتنام شمالی است، در حالیکه همکار او «برنارد فل» اطمینان میدهد که چریکهای ویت کنگ، با وجود وابستگی مادیشان به هانوی ، خود هدفها و برنامه‌های جداگانه‌ای برای آینده دارند .

هر طور هم که باشد، قدر مسلم اینست که ویت کنگ در قسمت اعظم جبهه‌های جنگ ویتنام جنوبی، حریف ما بوده و هست . ما برای پیدا کردن هر راه حلی ، بهیچوجه نمیتوانیم این حریف مهم را نادیده بگیریم . ما در مذاکرات مستقیم بیشتر متوجه این موضوع خواهیم شد. اگر این افراد مستقل هستند، ما باید با آنها مستقیماً مذاکره کنیم ، و اگر نیستند، بحال ما بی تفاوت است که با ویتنام شمالی سر میز مذاکره بنشینند یا نه .

تنها دلیل مخالفت کنونی ایالات متحده با شرکت ویت-کنگها در مذاکرات صلح اینست که این کار به آنها همان پرستیژی را که برای بدست آوردنش تلاش میکنید، میدهد. ولی آنها در صحنه نبرد، پرستیژ بیشتری از آنچه ما می توانیم در پای میز مذاکره بآنها بدهیم، بدست آورده اند .

این مسلم است که ویتنامی های غیر کمونیست نیز باید در مذاکرات ، در رقابت با ویت کنگها نقش مهمی را ایفا کنند و برای رهبری آینده کشورشان، قدرت مؤثری را عرضه نمایند. موفقیت غیر کمونیستها در مذاکرات تا حدود بسیار زیادی بستگی بآن خواهد داشت که تاچه اندازه از اعتماد و حمایت ملت برخوردار باشند .

اگر گروهی که در حال حاضر در سایگون حکومت میکند، همه آنچهی باشد که ویتنام جنوبی میتواند در رقابت با کمونیستها عرضه کند ، در آن صورت ویت کنگها در زمان صلح قطعاً نفوذ و قدرت بیشتری خواهند داشت.

بالاخره، برقراری يك صلح پایدار امری بسیار دشوار است، اگر طرفین تضمینی نداشته باشند که در پایان، انتخابات آزاد انجام خواهد شد و برندگان این انتخابات نیز پستهایشان

را تحویل خواهند گرفت . انجام اینکار فقط بستگی بوضع حکومتی خواهد داشت، که در مدت بین پایان عملیات جنگی و انتخابات ، بر سر کار است.

امروزه سوءظن و ترس عمیقاً در ویتنام جنوبی ریشه دو انیده است . کمونیستها در صورت پیش آمدن چنان وضعی ، از بدست گرفتن قدرت توسط نظامیان میترسند ، همانطوریکه ما از يك کودتای کمونیستی بیمناکیم . بهمین جهت ضروریست که برای دوران قبل از انتخابات ، حکومتی بوجود آید ، که هر دو طرف بتوانند بآن اعتماد داشته باشند، برای رسیدن باین مقصود راههای زیادی وجود دارد؛ مثلاً میتوان يك سری فرمولهای بین المللی طرح کرد که قدرتهای بزرگ و همچنین دو طرف متخاصم با آن موافقت کنند . نیز يك نیروی بین المللی میتواند بر زندگی سیاسی ویتنام نظارت کند و مانع کودتا و سرنگون شدن حکومت برگزیده ملت گردد .

سرزمین ویتنام جنوبی امروزه به دو قسمت بخش شده است . هر دو طرف جنگ به مناطق مشخصی حکومت میکنند . با اندکی دور اندیشی متوجه میشویم که يك صلاح

واقعی فقط وقتی میتواند در ویتنام جنوبی برقرار شود که تمام قدرتهای سیاسی آزادی عمل لازم را داشته باشند و محبوبیت و احترام حکومت در سراسر کشور مورد قبول باشد .

همچنین يك موجودیت مؤثر حکومت در تمام مناطق کشور، شرط اصلی شروع هرگونه انتخابات آزاد است .

بهمین جهت بسیار مهم است که آنهائیکه قبل از انتخابات ، بر ویتنام جنوبی حکومت می کنند (احتمالاً يك گروه مختلط از نمایندگان بین المللی و نمایندگان ویتنام جنوبی) از اعتماد کامل کلیه گروههای سیاسی برخوردار باشند و در عین حال با قدرت و محبوبیت بتوانند يك انتخابات آزاد را برای ملت تضمین کنند .

در هر صورت این واضح است که امیدی برای موفقیت در مذاکرات صلح وجود ندارد ، اگر ماسهیم بودن ویت کنگ را در هر حکومتی که قبل از انتخابات بوجود میاید، نپذیریم... حتی اگر این کار تحت نظارت بین المللی و یا بعنوان عضویت در يك هیئت بین المللی صورت گیرد ، بسیار ضروریست .

وقتی من در فوریه ۱۹۶۶ برای اولین بار این پیشنهاد

را مطرح کردم ، در آغاز توسط چندتن از نمایندگان دولت مورد حمله قرار گرفتم .

سخنگوی مطبوعاتی ریاست جمهوری اعلام کرد که ایالات متحده آمریکا شرکت جبهه آزادی بخش وینتام را در مذاکرات ، غیر عملی نمیداند ، ولی دولت معتقد است که بهتر است این مسئله بعهده خود مذاکره کنندگان گذاشته شود .

من این برنامه خود را يك فرمول مشخص و ثابت نمیدانستم ، بلکه بنظر من این یکسری ایده بود که میتواند با بررسی و انتقاد دیگران شکل بگیرد ، و یا تغییر یابد ... همگام با سیر حوادث ، عکس العمل ملل دیگر و احساسات مردمی که پای زندگی و وطن آنها در میان است .

البته باید اذعان کرد که در این برنامه ریسکهائی نیز وجود دارد . دشمنی که باقی بماند ، می تواند روزی دوباره بجنکد . حکومتی که پیوسته توسط نیروی نظامی آمریکا از آن محافظت میشده ، میتواند مجدداً مورد حمله قرار گرفته و سرنگون گردد .

ولی این ریسکهایی است که ما هر روز در صدها کشور و در زوایای هر قاره جهان با آن مواجه هستیم . در دهها کشور

هر روز این خطر وجود دارد که برای تحقق هدفهای بیگانه، حکومت آنها سرنگون گردد. ولی ما این ریسکها را میپذیریم، چون نمیتوانیم دنیا را اشغال کنیم و چون نمیخواهیم کشورمان به یک پایگاه نظامی تبدیل شود. و همچنین بدین جهت که ایمان داریم انسانها و ملتها بسادگی حاضر نیستند برده کشور های دیگر بشوند.

من اقداماتی را که بنظر من باید دولت ما در زمستان ۱۹۶۶-۶۷ انجام میداد، تشریح کردم زیرا میتوان از جریانات آن زمان تجربه گرفت. این اتفاقات قبل از هر چیز بما میآموزد که بتعویق انداختن انتخابات، بدین امید که یک پیروزی نظامی اختلافات بعدی را نیز از بین میبرد، از جانب هر دو طرف اشتباهی بزرگ است.

من معتقدم که اقدامات و دستورالعملهای ذکر شده، برای جستجوی راهحلی جهت مسئله ویتنام، هنوز امروز هم قابل قبول و اجرا است.

البته در زمستان ۱۹۶۶-۶۷ موقعیت بسیار مناسبتری از امروز پس از حمله سراسری ویت کنگها- برای آغاز مذاکرات صلح وجود داشت.

ما باید برای برقراری صلح، بزرگوار و باگذشت باشیم
ولی درعین حال ماجرای امتیازات «پان هونیون» (شهری در
کره شمالی- مترجمان) را نیز فراموش نکنیم.
ما باید بدانیم که موفقیت و شکست هرگونه تلاشی
برای مذاکرات صلح، بستگی کامل بر رفتار و موقعیت کلی ما
دارد.

ما دروضع وخیم و یا مأیوس کننده‌ای قرارنگرفته‌ایم.
ما فالج نیستیم ما نمیتوانیم و نباید بگذاریم که تصمیمات
دیگران و یا نیروی غیرمشخص، سرنوشت ما را کورکورانه
به پیش برانند!

پایان